

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال سوم
شماره ۲۳ - آذر ۱۳۸۱ - دسامبر ۲۰۰۲

موضع توفان در مورد تحولات جهانی و اوضاع منطقه

مقاله‌ای که بنظر خوانندگان می‌رسد نظر مشروح حزب کار ایران (توفان) است که توسط هیات نمایندگی حزب در کنفرانس احزاب برادر بصورت تزه‌ای جداگانه و موجز ارائه شد و مورد توجه ویژه قرار گرفت. ما این تزه‌ها را بصورت مشروح در این مقاله بازتاب می‌دهیم.

ما برآنیم که امپریالیستها تلاش دارند دنیای کنونی را از نظر جغرافیای سیاسی به دوران قبل از انقلاب اکتبر و جنگ اول جهانی بکشانند. آنها هیچ مرز و قدرتی را که پس از شکستن دیوار زمخت استعمار پدید آمده است برسمیت نمی‌شناسند.

امروز ما شاهدیم که تضادهای امپریالیستها در جهان تشدید شده است و امپریالیستهای اروپا و ژاپن در قبال مسئله سرکردگی امپریالیسم آمریکا از خود مقاومت نشان می‌دهند. این نظریه درست است که امپریالیست آمریکا هنوز دشمن شماره یک بشریت است لیکن امپریالیستی است که بعلت بحرانهای جهانی و مشکلات درونی با خشونت عربیان و تهدید نظامی و به نمایش گذاردن عربیان این قدرت ضعف خود را به نمایش می‌گذارد و تلاش می‌کند رقبای امپریالیستی را از میدان بدر کند و سرکردگی خویش را به یاری افزایش تسلیحات و قدرت نظامی تامین کند.

افزایش بودجه عظیم نظامی آمریکا در زمان صلح نشان می‌دهد که این بودجه برای مقابله با کشور کوچک و ناتوان عراق، ایران و یا باصطلاح تروریسم جهانی نیست. این افزایش بودجه از یکطرف از ترس اوج مبارزه عظیم طبقاتی و ملی است که در راه است که امپریالیست آمریکا را در عرصه گیتی مشغول می‌کند و از جانب دیگر برای تدارک یک جنگ احتمالی آتی در مقابل رقبای امپریالیستی دیگر برای کسب بازارهای آنها و تقسیم مجدد جهان است. امپریالیسم آلمان تلاش

ادامه در صفحه ۲

گزارش کوتاهی از

کنفرانس بین‌المللی ۱۷ حزب و سازمان مارکسیستی-لنینیستی در دانمارک

داشته است که امپریالیست آمریکا هارترین و منفورترین امپریالیست نزد خلقهای جهان است که با برتری فنی و نظامی و مالی خود به تعرض گسترده‌ای دست زده و سیاستهای خود را حتا به سایر امپریالیستها دیکته می‌کند و همین امر نیز موجب واکنشهایی در بین سایر امپریالیستها علیه آمریکا گردیده است. امپریالیست آمریکا دشمن شماره یک بشریت است و دنیا را به سمت خطرناکی سوق می‌دهد و مشوق تولید سلاحهای کشتار جمعی است.

در همین شماره توفان با نظریات هیات نمایندگی حزب کار ایران (توفان) در مورد اوضاع منطقه آشنا می‌شوید که مورد توجه کنفرانس قرار گرفت.

کنفرانس چندین قطعنامه از جمله در مورد خطر جنگ ادامه در صفحه ۷

کنفرانس جهانی احزاب برادر و سازمانهای م-ل به مدت چهار روز در ماه اکتبر در دانمارک برگزار گردید. ابتداء گزارش کمیته هماهنگی در مورد فعالیتهای یکسال اخیر اردوی جهانی جوانان در اسپانیا، انتشار نشریه "اتحاد و مبارزه"، نشستهای منطقه‌ای احزاب برادر و صدور بیانیه‌های مشترک و تدارکات برای برگزاری گردهمایی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در کنفرانس به نظر شرکت کنندگان رسید. سپس کنفرانس حول مهمترین مسئله روز جهانی، یعنی تعرض امپریالیستها بویژه امپریالیسم آمریکا به خلقهای جهان، گسترش و تعمیق تضادهای امپریالیستی بر سر تقسیم مجدد جهان، تعرض به دستاوردهای طبقه کارگر در کشورهای مترویل سرمایه‌داری بویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و سر انجام خطر وقوع جنگ علیه کشور عراق به بحث و تبادل نظر پرداخت. هیاتهای نمایندگی احزاب و سازمانهای م-ل هر یک به اظهار نظر در مورد اوضاع حاد جهان و تشدید تضادهای امپریالیستی پرداختند و تأثیرات و نتایج نرتب بر آن را در کشور خود به بحث گذاشتند.

همه احزاب و سازمانهای شرکت کننده در کنفرانس متفقاً بر این نظر بودند که فروپاشی سوسیال امپریالیسم شوروی نه تنها مسئله تضادهای درونی امپریالیستها را کم نکرده است، بلکه این فروپاشی خود نیز موجب تشدید اختلافها و تضادها بر سر غنایم گردیده و تقسیم مجدد جهان را در دستور کار غولهای امپریالیستی قرارداده است.

رقابتهای امپریالیسم آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن بر سر تصاحب بازارهای جدید در آمریکای لاتین، آفریقا، اروپای شرقی و بویژه طلای سیاه یعنی نفت در خاور میانه مورد تاکید کنفرانس قرار گرفت. کنفرانس تاکید

"توفان" و مسئله چچن

رویزونیستها و تهاجم امپریالیستهای اروپایی و آمریکا برای غارت و گرفتن غنایم جنگی از این خوان یغما و غارت رقیب شکست خورده، برهم خوردن نظام تامین اجتماعی به فقر و فلاکت مردم دامن زد. آنها نه تنها دار و نداری نداشتند و آنچه داشتند رسماً به مالکیت

خصوصی سرمایه‌داران در می‌آمد، از نظر فکری نیز فلج شده بودند زیرا به آنها می‌گفتند که ما شما را از زمان درگذشت استالین فریب داده‌ایم و نظامی با دروغ و دغل برایتان ساخته‌ایم تا دنیا بر وفق مراد رویزونیستهای بروکرات بگردد. این ضربه دومی بود که بر مردم شوروی و طبقه کارگر آن وارد می‌شد. این جا بود که زخمهای گذشته سر باز کرد و بیشتر امپریالیستها، صهیونیستها، بنیادگرایان اسلامی، پان ترکیستها جراحت آنرا بیشتر کرد. پیوند برادری و همبستگی بین‌المللی که باید بند محکم اتحاد ملل

ادامه در صفحه ۴

تهاجم تروریستهای اسلامی بنیادگرا به یک مرکز فرهنگی در مسکو، این پرسش را مطرح می‌کند که موضع کمونیستها چه باید باشد و چه تاکتیکی را در این عرصه باید برگزینند.

واقعیتها چه می‌گویند. نخست روشن است که سوسیال امپریالیسم روس از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی زندان ملل بر پا کرده بود. بیاری همین سوسیال امپریالیستها بود که مسایفای قدرت نظیر نظریاتفاها، علیوفها، شواردناده‌ها... در این ممالک به قدرت رسیدند و در مبارزه با کمونیستها سیاست بورژوازی را در شوروی سابق بسط دادند و مردم را نسبت به کمونیسم و ایده‌آلهای آن بدبین نمودند. این خیانت رویزونیستها بویژه پس از فروپاشی سوسیال امپریالیسم روسیه که با خیال راحت پالتوی "سوسیالیستی" اش را بدور افکند و چهره واقعی امپریالیستی‌اش را به همه نشان داد، تشدید گردید. فروپاشی سیاسی و اقتصادی امپراتوری

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

موضع توفان...

می‌کند آهسته آهسته با کمک اقتصاد قدرتمند خود و دیپلماسی فعال بخش کونیگزبرگ (کالینبرگ) را که در جنگ جهانی دوم از دست داد با پیوستن ممالک بالتیک به اتحادیه اروپا و گسترش روابط دیپلماتیک با لهستان و کشیدن آنها به اتحادیه اروپا از روسیه جدا کرده و خود را با کزیدور جدید "دانزیک" به کونیگزبرگ متصل کند. نقش توسعه طلبانه آلمان در این امر کاملاً مشهود است. این امر یکی از تضادهای میان امپریالیسم روس و آلمان است. در عین حال امپریالیسم آلمان برای مقاومت در مقابل فشارهای امپریالیسم آمریکا به حمایت همسایه بزرگ خویش روسیه تزاری نیاز دارد. امپریالیسم آمریکا خواهان تجزیه چین و روسیه است و امپریالیسم اروپا با سیاست دوگانه به این امر برخورد میکند. آنها از جنبشهای جدائی طلبانه در روسیه و چین برای اعمال فشار به روسیه در جهت مقاصد خود و برای گرفتن امتیازات از امپریالیسم روس استفاده می‌کنند.

آزمایشهای فضائی موشک به موشک و باصطلاح جنگ ستارگان و یا سیستم دفاعی ضد موشک در مقابله با خطر احتمالی موشکهای ممالک باصطلاح "شوروی" نیست. وسعت آزمایشات نشان می‌دهد که امپریالیست آمریکا نظر به روسیه، چین و اتحادیه اروپا دارد. سخنگویان نظامی امپریالیسم آمریکا بارها گفته‌اند که ما باید به آن چنان قدرت نظامی دست یابیم که کسی خیال مقابله به ما را در سر راه ندهد و ما قادر باشیم با پیشدستی و عملیات پیشگیرانه وی را بر سر جای خود بنشانیم.

افول اقتصاد آمریکا در دوران ریاست جمهوری بوش و ورشکستگی بورس نیویورک و نقش دولتمردان فاسد در این ماجرا نظیر بوش و چنی، برهم خوردن موازنه پرداختها و خطر رکود اقتصادی، وی را بر آن می‌دارد که برای حفظ سرکردگی خود در راس امپریالیستها با جنگ و دندان مبارزه کند.

امپریالیست آمریکا می‌کوشد به جلب امپریالیسم انگلستان برای اتحاد با خود پردازد و در اتحادیه اروپا متحدی قابل اعتماد به کف آورد.

ما بروشنی تضاد امپریالیستهای اروپائی و بویژه آلمان را در عرصه تجزیه بالکان می‌بینیم. تجزیه بالکان با فشار امپریالیسم آلمان صورت گرفت و سپس با پیوستن امپریالیسم آمریکا با تاخیر فراوان به منطقه کوزوو کامل شد. امروز نفوذ امپریالیسم آلمان در بالکان چشمگیر است و هنوز تجزیه این منطقه به پایان نرسیده و امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کند از طرف اقلیت آلبانی در این منطقه پایگاه مهمی را برای خود حفظ کند.

دیگر عرصه‌های این تضاد تن ندادن آمریکا به قراردادهای کنفرانس محیط زیست در کیوتو است.

امپریالیست آمریکا حاضر نیست موجودیت دادگاه کیفری جهانی را که می‌تواند احتمالاً به جنایات آمریکائیا نیز رسیدگی کند بپذیرد و در این راه حتی طرح حمله به هلند برای رهائی اتباع محبوس آمریکائی را تمرین می‌کند. عدم امضای قرارداد تولید مین‌های زمینی ضد انسانی، تولید و تکمیل سلاحهای میکروبی و شیمیائی، نوع برخورد به ممالک "شوروی"، نوع مبارزه با تروریسم جهانی و درک از آن و نظایر این مسایل عرصه‌هایی از این برخوردهای امپریالیستها را با یکدیگر نشان می‌دهند. این نکات اختلاف تمام عرصه‌های اقتصاد، سیاست، تسلیحاتی و نظامی، حقوق بین‌الملل و روابط دیپلماتیک را در بر می‌گیرد و روشن است که مقاومت در مقابل تثبیت این موارد از نگرانیهای آینده امپریالیسم آمریکا ناشی می‌شود.

امروز از نقطه نظر حزب ما گرانیگاه تضادهای جهانی امپریالیسم به خاورمیانه منتقل شده است. امپریالیسم آمریکا تلاش دارد در رقابت با سایر امپریالیستهای جهان کنترل منابع انرژی جهان را به کف آورد.

تجاوز به افغانستان آنگونه که همدستان امپریالیسم آمریکا تبلیغ می‌کنند برای حمایت از "جهانشمولی حقوق بشر" و یاری به مردم افغانستان نبود بلکه برای تامین خط لوله انتقال نفتی بود که از آسیای میانه از طریق افغانستان و پاکستان به دریای عمان و اقیانوس هند می‌کشند. امروز امپریالیسم آمریکا با یاری دولت ترکیه و حمایت مستقیم اسرائیل به منابع نفتی بحر خزر دست می‌اندازد و از این راه هم به رقابت با روسیه امپریالیستی می‌پردازد و حلقه محاصره بدور ایران را تنگ‌تر می‌کند و هم موقعیت خود را در مقابل سایر رقبای امپریالیست از نظر استراتژیک تقویت می‌کند. تضادهای موجود در قفقاز را فقط بر متن تلاش امپریالیستها برای کنترل منابع نفتی این منطقه می‌توان توضیح داد.

دولت "مسلمان" ایران از دولت "مسیحی" ارمنستان در عرصه اختلاف با جمهوری آذربایجان "مسلمان" دفاع می‌کند. گرجستان در همدستی با آذربایجان و ترکیه تلاش می‌کند سهمی از غارت نفت بحر خزر ببرد و برای اینکه در این عرصه موفق شود به تقویت شورشیان بنیادگرای اسلامی در چین می‌پردازد. آنها تمایلی ندارند که آتشی که در چین افروخته شده است کاهش یابد. زیرا هر چه راه انتقال نفت از طریق چین به روسیه و اروپا نامطمئن‌تر باشد، سود آذربایجان، گرجستان، ترکیه و اسرائیل بیشتر است و از نفوذ روسیه برای وابسته کردن بازارهای اروپا به خود کاسته می‌گردد. در سالهای اخیر سربازان آمریکائی به ایجاد پایگاه نظامی در این منطقه و بویژه در گرجستان دست زده‌اند. این سربازان از "استقلال" گرجستان در مقابل توسعه‌طلبی روسها حمایت کرده و پشتگاه محکمی برای حمایت از فراریان بنیادگرای اسلامی چین

شده‌اند که در دره‌های جنگلی و عمیق هم مرز سرزمین اصلی چین در روسیه پناه گرفته‌اند. تا مانع دست اندازی روسیه به گرجستان و خط انتقال نفت از این سرزمین گردند. آمریکا مخالف است که ارتش روسیه در تعقیب تروریستهای چینی وارد خاک گرجستان گردد. این همان امپریالیستی است که برای "تعقیب تروریستها" به جنگ مردم افغانستان رفته و سرزمین آنها را اشغال کرده است. شریان نفت باید در دست امپریالیسم آمریکا باقی بماند. گرجستان پایگاه نظامی سربازان آمریکائی است که انتظامات آنجا را بعهده گرفته‌اند تا شورشیان تجزیه طلب آنجازی که از جانب روسها برای فشار به دولت گرجستان تقویت می‌شوند نتوانند خطوط انتقال نفت را قطع کنند.

آمریکا به این طریق منابع نفتی آسیای میانه، قفقاز و بحر خزر، کویت، عربستان سعودی، امارات متحده عربی در خاور میانه جنگ انداخته است. امپریالیسم آمریکا بخاطر این منافع استراتژیک خود در آسیای میانه، افغانستان، پاکستان، عمان، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، کویت و ترکیه پایگاههای نظامی ایجاد کرده است. این پایگاهها افزوده بر ناوهای غول پیکر جنگی هواپیما بر این امپریالیسم در منطقه است. امپریالیسم آمریکا با استقرار پایگاههای نظامی در پشت سر امپریالیسم روسیه و همسایگی چین و دخالت در جدائی تبت موقعیت خویش را تثبیت می‌کند. استراتژی امپریالیسم آمریکا دست یابی به منابع نفت و گاز و به عبارتی سوخت جهان است تا قادر شود تفوق خود را در عرصه جهان حفظ نماید.

تنها دو کشورند که امپریالیسم آمریکا هنوز نتوانسته کنترل منابع نفتی آنها را در دست گیرد. عراق و ایران در خاور میانه. البته آمریکا در آمریکای جنوبی نیز برای کنترل منابع نفتی ونزوئلا در تلاش است.

تبلیغات زهرآگین و بی‌شرمانه امپریالیسم آمریکا و متحدین ایرانی که گویا این عراق است که خطری برای صلح جهانی است و بشریت را تهدید می‌کند فقط و فقط به این خاطر است که با حمله به عراق منابع نفتی این کشور را نیز که دومین ذخایر بزرگ نفتی جهان را در دل خود دارد و تولید نفتش بسیار ارزان تمام می‌گردد به کف آورد.

آنوقت مخارج عظیم جنگ و هزینه تدارکات سرسام آور آن را با غارت مجانی و بدون نظارت نفت عراق نه تنها تامین می‌کند، بلکه با کنترل این مایه حیات سرنوشت سایر امپریالیستها را در دست گرفته و سازمان اوپک و قیمتهای انحصاری آنرا با غارت ثروت مردم عراق درهم می‌شکند. امپریالیسم آمریکا در پی آن است که منابع نفتی عراق را خصوصی کرده و در اختیار غولهای نفتی فراملیتی قرار دهد. حساب امپریالیسم آمریکا یک حساب دو دو تا چهار تاست.

ادامه در صفحه ۳

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

موضع توفان...

در این عرصه امپریالیستهای روسیه، فرانسه، ایتالیا و کشور چین با امپریالیسم آمریکا در رقابت قرار گرفته‌اند زیرا که آنها قراردادهای سنگین نفتی و اقتصادی با دولت عراق بسته‌اند و این خطر را حس می‌کنند که در صورت حمله آمریکا منافع اقتصادی و استراتژیک آنها در منطقه به خطر افتد. امپریالیسم فرانسه قرارداد استخراج نفت از جزیره مجنون را که دارای منابع سرشار نفت ارزان است بدست آورده است. این همان جزیره‌ایست که ایرانیها آنرا در جنگ هشت ساله تسخیر کرده بودند و سربازان ایرانی با استعمال گازهای سمی عراق زیر نظارت همین امپریالیستها در این جزیره بطور کامل کشته شدند. از همان روز تعیین شده بود که این جزیره باید در تملک عراق باقی مانده و منابعش نصیب کشورهای امپریالیستی شود. این بود که تنبیه ایران به علت این دست درازی بشدت انجام گرفت و صدای سازمانهای حقوق بشر نیز در نیامد.

تلاشهای آمریکا تا با وعده و عید به اینکه منافع آتی سایر رقبای را حفظ کرده و سهم آنها را در نظر می‌گیرد از آنجائیکه با تضمینهای قابل اعتمادی همراه نیست بجائی نرسیده است. دعوی بر سر قطعنامه مربوط به عراق در شورای امنیت سازمان ملل از همین تضاد نشات می‌گیرد. جنگ آمریکا با عراق که نخست به جنگی دیپلماتیک برای توجیه این کشور گشائی بدل شده است با منافع امپریالیسم آلمان نمیخواند زیرا سر این امپریالیسم در این معامله بکلی بی کلاه مانده است. از وی میخواهند که پول و سرباز این جنگ را تامین کند ولی از غنایم یا نصیبی نبرده و یا بخش کمی نصیبش شود و این به مزاج امپریالیسم قدرتمند آلمان در اروپا که غرور امپریالیستی اش جریحه‌دار شده است نمیخواند. آنها که دستشان در خون مردم یوگسلاوی و افغانستان آغشته است بیکباره قیافه کشیشهای پاسیفیست و ضد جنگ را بخود گرفته‌اند و بر موازین بین‌المللی تکیه میکنند. آنها می‌گویند نباید نسبت به سازمان ملل بی تفاوت بود و از کنار آن گذشت. زیرا آنها میدانند که بیاعتبار کردن سازمان ملل در حالیکه امپریالیسم آمریکا هل من مبارز می‌طلبد خطر وحشتناکی برای توسعه طلبی آمریکا و بی توجهی به منافع سایر امپریالیستهاست. این است که در عرصه دیپلماتیک علیه آمریکا بیا خاسته‌اند. آمریکا نیز که که فشار بین‌المللی را حس کرده و میفهمد که بدون بی اعتبار کردن خودش و بدون کسب نظر رقبای حمله به عراق به یک ماجراجویی توسعه طلبانه تبدیل شده و از نظر تبلیغاتی به ضررش تمام میشود تا حددی و آنها تا حدودی در این امر بصورت مشروط کوتاه آمده است. لیکن بدون مشورت با رقبای و سازمان ملل در پی آن است که با پروکاسیون و توطئه و دیسه چینی بهانه‌ای برای تسخیر عراق و تغییر نظام آن و روی کار آوردن

یک ژنرال آمریکائی شیه مک آرتور در ژاپن کار تقسیم نفت و تامین منافع آتی خود را که امری حیاتی و استراتژیک برای ۲۵ سال آینده است به پایان برساند. تئوریهای "جهانشمولی حقوق بشر"، "دلسوزی برای کردها و شیعیان"، "اقدامات پیشگیرانه"، "تهدید صلح جهانی از طرف صدام" ... همه و همه جنگ امپریالیستی آمریکا در عرصه نبرد فرهنگی و تبلیغاتی است که مکمل تجاوز نظامی به عراق است.

امپریالیسم آمریکا با کنترل عراق و تنگه هرمز بر گلوگاه نفت جهان می‌نشیند و با بستن شیر نفت امپریالیسم ژاپن را که ۹۰ درصد منبع انرژی از خلیج فارس تامین می‌شود به زانو در می‌آورد. امپریالیسم آمریکا می‌کوشد ترکیه را وارد بعنوان دست دراز شده خود وارد اتحادیه اروپا بکند ولی اروپائیه به بهانه اختلاف فرهنگی و عدم رعایت حقوق مدنی و دموکراتیک در ترکیه از ورود وی به اتحادیه اروپا جلوگیری می‌کنند.

امپریالیسم اروپا با سیاست اسرائیل در فلسطین که سریل امپریالیسم آمریکا در منطقه است موافق نیستند و میخواهند با طرح ایجاد دولت فلسطینی در کنار اسرائیل بحران منطقه را خاموش کرده و از نفوذ اسرائیل بکاهند. حمله آنها به شارون و حمایت متزلزل و شرمگینانه آنها از فلسطین باین منظور صورت می‌گیرد. آنها در عین حال میخواهند افکار عمومی مردم عرب را با خود دداشته باشند که اگر در اثر بحران جهانی در نتیجه توسعه طلبی آمریکا کار به شورش در این کشورها کشید با حکومتهای بعدی روابط حسنه داشته باشند. طبیعتاً آمریکا و اسرائیل از این سیاست خوششان نمی‌آید و با دیده تردید به سیاست اروپائیها در مورد ایران و ممالک عربی و فلسطین مینگرند.

البته وضع بازوهای قدرت آمریکا در منطقه چندان محکم نیست. هم دولت ترکیه و هم دولت اسرائیل با مشکلات عدیده در منطقه دست بگریبانند. دولت ترکیه در زیر بار فشار آمریکا و فشار اروپا که از دنباله روی آمریکا دست بردارد و فشار مردم ناراضی ترکیه، خطر قدرت گرفتن مسلمانان بنیادگرا و جدائی طلبی کردها و وضع نابسامان اقتصادی کمر خم کرده است. آنها هراس دارند چنانچه اجازه حمله به خاک عراق را صادر کنند و در جنگ به نحوی از انحاء شرکت کنند کنترل اوضاع عراق از دست همه خارج گردد و تجزیه احتمالی و یا تلاشی ترکیه را که فقط وحدتش با فشار ارتشیان حفظ شده است بدنبال بیاورد. اوضاع داخلی ترکیه انفجاریست و این کشور یکی از حلقه‌های ضعیف و شکنستی زنجیر اسارت امپریالیستی است. حضور آمریکا در منطقه خطری برای تجزیه عراق و عربستان سعودی است تا بر اساس منافع شرکتهای نفتی مجدداً تقسیم شوند. تقویت ناسیونال شونیستهای آذری ایران با یاری اسرائیل و ترکیه و جمهوری آذربایجان در

خدمت تسلط استراتژیک آمریکا بر منطقه و فشار به دولت ایران است. همین ترس از تجاوز نظامی آمریکا به آنجا منجر شده است که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی از ترس برآمد مردم به ارباب علنی و سرکوب مخالفین و منتقدین خود دست زند. اعدامهای محکومین در ملاء عام، تشدید ترور و اختناق، دستگیریهایی اخیر و سایر اقدامات سرکوبگرانه با این امید صورت می‌گیرد که به همان نتایجی که پس از شکست در جنگ با عراق با قتل عام زندانیان سیاسی رسیدند، دست بیابند. حال آنکه شرایط در ایران بطور کلی تغییر کرده و این رژیم جمهوری اسلامی است که از نقطه ضعف و فقط با تکیه بر قشر نازکی از مافیای قدرت تلاش در نگهداری خود دارد.

دولت آمریکا برای تحقق استراتژی خود به دو بازوی نظامی خویش در منطقه یعنی ترکیه و اسرائیل تکیه می‌کند و مسلماً در صورت پیروزی غنائمی نیز نصیب این کشورها خواهد شد. این غنائم یا از تجزیه عراق و ایران و یا از طریق پیوستن به اتحادیه اروپا با فشار آمریکا بدست خواهد آمد.

مسلماً حسابهای امپریالیسم آمریکا در این اوضاع بحرانی بدترستی از کار در نخواهد آمد و این هشدار است که سایر امپریالیستها و از جمله آلمان به آنها می‌دهند. امپریالیسم آلمان خطر تشدید ترورین را به رخ آمریکا می‌کشد و از وضعیت بحرانی خاور میانه اظهار نگرانی می‌کنند.

این تشدید تضادهای امپریالیستی روند تدارک جنگ را در بین آنها تشدید می‌کند. در کنار این روند جنبشهای اجتماعی در حال اعتلا هستند و به موازات خطر جنگ رشد می‌کنند. یا انقلاب از بروز جنگ جلو خواهد گرفت و یا جنگ ویرانه‌ای از خود باقی می‌گذارد.

امپریالیسم برای سیاست توسعه طلبانه خود از ابزارهای ایدئولوژیک زیر نظیر "جهانشمولی حقوق بشر"، "حق خود تعیینی سرنوشت ملل"، "حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی"، "حفظ صلح جهانی"، "استقرار دموکراسی" ... و نظایر آنها استفاده می‌کند. اینکه چه کسی ناقض حقوق بشر است را امپریالیسم تعیین میکند. در حقیقت ریش و قیچی در دست امپریالیستهاست و بر اساس منافع خود هر بار یکی از این ادعاها را به غلط و یا بدترست به ممالک مخالف خود منتسب می‌کنند. هدف آنها در ماهیت خود توسعه مناطق نفوذشان، اشغال بازارهای جدید و کسب منابع اولیه مواد خام است.

در کنار این ابزار ایدئولوژیک امپریالیسم از ابزار اقتصادی نظیر "بانک جهان"، "صندوق بین‌المللی پول" و "سازمان تجارت جهانی" برای اعمال فشار و انقیاد کشورها سود می‌جوید. وضع نابسامان آرژانتین و ترکیه نمونه‌های بارز این غارتگری است.

ادامه در صفحه ۴

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

موضع توفان...

حزب ما بر این نظر است که جهانی شدن سرمایه و درهم شکنی بورژوازی بومی این ممالک و تشدید استثمار طبقه کارگر و منابع ملی این ممالک موجی از اعتراض در میان این کشورها بوجود می آورد که بصورت مبارزات ملی بروز خواهد کرد. پرولتاریای این ممالک باید بتواند با کسب رهبری مبارزات ملی مردم آنها را به سوی سوسیالیسم رهبری کنند بطوریکه استقرار سوسیالیسم نتیجه بلافصل این مبارزات گسترش یابنده ملی باشد. در همین رابطه احزاب کمونیست و مارکسیست - لنینیست ممالک امپریالیستی باید به روحیه برادری بین المللی توجه کرده و در مبارزه با خطر جنگ و تهاجم امپریالیسم آمریکا مانع از آن شوند که بورژوازی امپریالیستی خودی به فراموشی سپرده شود و خطر انحراف به بیماری ناسیونال شوئیسم افزایش یابد.

حادثه ۱۱ سپتامبر بهانه‌ای بدست بورژوازی امپریالیستی داده است تا بتواند با عمده کردن حفظ "امنیت" در مقابل حمایت از "آزادی و دموکراسی" حقوق دموکراتیک مردم را تحدید نمایند و فضائی مناسب برای تشدید قوانین سرکوبگرانه فراهم آورند تا این قوانین را به تصویب برسانند. این اقدامات ضد دموکراتیک در آتیه زمینه‌ای برای روی کار آمدن فاشیسم خواهد شد. این است که بنظر ما مبارزه برای دموکراسی و رفع این تضيقات از وظایف مهم جنبش کمونیستی ممالک امپریالیستی است.

بنظر حزب ما فقط بر متن این تحلیل است که می توان از پیچیدگیهای دنیای کنونی و بویژه مسایل خاور میانه سر ذرآورد و برای هر تاکتیک و مانور امپریالیستی توضیح روشنی یافت.

"توفان" ...

اتحاد جماهیر شوروی می شد که آنرا در جریان جنگ بزرگ میهنی به نمایش گذاشتند جایز را به ناسیونالیسم و دین، به کینه و نفرت داد. البته این ناسیونالیسم روسیه بزرگ و دین مسیحی ارتدوکس بود که مرتب جسدش از جانب یلتسین به میدان سرخ آورده می شد و راسپوتینهای کلاه بوقی بسر از قبرها بدر می آمدند تا برای دولت امپریالیسم روس اسفند دود کنند و دعا بخوانند و یلتسین "کمونیست" در حالیکه تلوتلو می خورد به سینه اش صلیب می کشید و به شعها دود می کرد و برای اینکه دعایش مستجاب شود مانند همه ضد کمونیستها نفرینی هم به نین و استالین نثار می کرد. عملاً آزادی مذهب و بیطرفی دولت نسبت به مذهب زیر پا گذارده می شد. دولتمردان یکی پس از دیگری بدنبال یاری معنوی کلیسای ارتجاعی بزرگ ارتدوکس روسیه می گشتند تا از گذشته خود توبه کنند. این نادمان رویزیونیسم و مافیای "سرخ" مظهر توهین

به سایر مردمان غیر مسیحی روسیه به حساب می آمدند که هر روز و هر شب ناظر خیمه شب بازیهای این رقصان سرمایه داران امپریالیستی بودند. آنها می پرسیدند اگر تبلیغات مذهبی در رسانه های گروهی ممنوع است باید برای همه مذاهب باشد و نه آنکه با بهره کشی از نیروی کار مردم چین، آذربایجان، ترکمنستان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و... هزینه های مربوط به تبلیغات دین مسیحی ارتدوکس تامین گردد. رجوع به اسلام در عین حال واکنشی نسبت به تبلیغات رسمی مسیحیت بنیادگرا در روسیه است. دولت روسیه حتی بر خلاف قانون اساسی رویزیونیستی خود عمل می کند که دین را از دولت جدا می داند. جای تعجب نباید باشد که در مقابل صلیبکشی راسپوتینهای ارتدوکس، ملاحای مرتجع مسلمان علم و کتل بر دوش گرفته و به تحریک دینی مردم چین و آذربایجان و یا تاجیکستان و نظایر آنها متوسل شوند و به میدان آیند. تا معلوم شود که کدام طرف زودتر از روی رود.

روسیه ناسیونالیست خلق چین را به زیر سلطه خود گرفته است و دمار از روزگارش در می آورد. این را نه فقط باین جهت می کند تا از سایر خلفهای زیر سلطه تزارهای جدید روس زهر چشمی گرفته باشد، بلکه مشکل چین در عین حال این است که محل عبور لوله انتقال نفت دریای خزر از طریق روسیه به دریای سیاه است. روسها تمایل داشتند که از این طریق نفت و گاز خزر را به اروپا رسانده و در عین حال کنترل کامل آنرا در دست خود داشته باشند. این امر مورد توافق ترکیه، اسرائیل، آمریکا و اروپا نبود این است که هجوم وارداتی یازان اسامه بن لادن به چین با تقویت مالی وهابیون عربستان سعودی و زیر سیل آمریکا آغاز می گردد. دولت ترکیه که تلاش داشت تا نفت و گاز بحر خزر از طریق ترکیه به اروپا برسد تا جا داشت مرتجعهای چینی را بنام "پان ترکیسم" و "ملت مسلمان بردار" مورد حمایت قرار داد تا در انتقال بیوقفه نفت و گاز بحر خزر از طریق روسیه اخلاص کرده، این منطقه را در بحران نگاهداشته، نا امن کرده تا نظرها را به سوی پروژه ترکیه اسرائیل برای انتقال انرژی از طریق گرجستان به آذربایجان و سرانجام به ترکیه جلب کنند. اروپا و آمریکا نیز مایل بودند که امپریالیسم سردرگم روسیه در باتلاق تضادهای درونی غوطه بخورد و توان آنرا نداشته باشد تا در غرب کشورش از جدائی ممالک بالتیک و یا از پیوستن لهستان به ناتو و اتحادیه اروپا و نظایر آن جلوگیری کرده در این امر اخلاص کند. جمهوری چین به مرکزی از تضادهای عمیق و بحرانی منطقه پس از فروپاشی روسیه بدل شد.

هر بار که می رود تا جنایات روسها در چین فراموش شود، دو سه عدد تروریست چینی محتاج استراحت با گروگان گیری خود را به ترکیه رسانده و پس از

نمایشات تلویزیونی و تبلیغاتی در تکیه بر اوضاع نا امن چین خود را تسلیم مقامات امنیتی ترکیه نموده تا وسایل استراحت و پذیرائی از آنها را برای دو سه سالی فراهم آورند.

لیکن مبارزه مردم چین برای زندگی بهتر و رهائی از زیر سلطه امپریالیسم روس یک مبارزه بر حق است که نمی تواند نظر افکار عمومی را بخود جلب نکند. ولی این مبارزه بعلت اینکه رهبریش در دست بنیادگرایان تروریست وارداتی و غیر وارداتی قرار گرفته است به رهائی مردم چین و پیروزی آنها منجر نخواهد شد. امپریالیسم روس شهر ۳۰۰ هزار نفری گروزنی را با خاک یکسان کرده است و در پایتخت چین برای مبارزه با مقاومت مردم چین از هیچ جنایتی روی گردان نیست. منابع اطلاعاتی غربی از هشتاد هزار کشته خبر می دهند که بدست نیروهای روس به قتل رسیده اند. این جنایت را با هیچ استدلال و بهانه ای نمی شود تبرئه کرد. روسها همان کاری را می کنند که آمریکائیا و اسرائیلیها بانجام می رسانند.

مردم چین در عین حال قربانی وضعیت نابسامانی هستند که تروریستهای وارداتی در چین فراهم کرده اند. این گروهها هرگز برای استقلال و آزادی چین مبارزه نمی کنند بلکه می خواهند تخته پرشی برای ایجاد "امت اسلامی" در قفقاز ایجاد کنند.

اسناد منتشر شده در اینترنت نشان می دهند که تروریستهای چین که با اسامه بن لادن همکاری می کنند تارنمائی با نشانی www.kavakaz.org در آنجا دارند که شرکت آمریکائی Cogent Communication در واشنگتن در ۲۴ ژانویه بنام آنها ثبت کرده است. درآمد مالی این شرکت از جانب منابع مالی شرکتهای آمریکائی Metacarta و IN-Q-Tel. تامین می شود.

این دو شرکت در رابطه مستقیم با سازمان جاسوسی آمریکا قرار دارند. مرکز این سازمان در شیکاگو است و بنام National Security (NSA) آمد و رفت اطلاعات و داده ها را در اینترنت ضبط، ثبت و کنترل می کند و از آدرس تارنمای تروریستهای چینی مطلع هست. امپریالیسم آمریکا که این چنین سنگ مبارزه تروریسم را به سینه می زند بر این رد پای مهم چشم بسته است. ولی اکنون برای امپریالیسم آمریکا صرف ندارد که جلوی فعالیت این تروریستها را بگیرد زیرا از چماق اسلام بنیادگرای تروریست برای نیت شوم خود در چین و قفقاز و نظارت و تاثیر گذاری بر جریان انتقال نفت استفاده می کند. آنها هر وقت لازم باشد سر نخ را شل می کنند تا امپریالیسم روس را مورد فشار و تهدید قرار دهند و در عرصه های معینی به سازش با خود وادارند. بیخهت نبود که همزمان با خطر ادامه در صفحه ۵

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

موضع توفان...

وتوی قطعنامه آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل توسط روسیه بیکاره تهاجم تروریستهای چچنی و شاگردان خطاب اردونی به مسکو آغاز شد تا خطر تروریسم را به روسها گوشزد کرده باشند. پوتین در نطق تلویزیونی خود به سرخ این جریان که در خارج از روسیه است و از آنجا رهبری می شود اشاره کرد و هدفش از این اشاره سیاست مودبانه آمریکا در منطقه قفقاز بود. در این میان این خلق چچن است که باید بعلت فقدان یک رهبری کمونیستی، بعلت فقدان حزب طبقه کارگر بازیچه دست عمال ارتجاع و امپریالیسم قرار گرفته و قربانی دهد. خلق چچن در میان گزینش میان طاعون و ویا قربانی هر دوی این بلاها می شود. ولی ما کمونیستها حق نداریم بر جنایات امپریالیسم روسیه که می خواهد موجودیت یک خلقی را از روی زمین بردارد و به کشتار قومی دست می زند صحنه بگذاریم و نسبت به آن سکوت کنیم. اینکار را امپریالیسم آمریکا با سرخپوستان و اسپانیایی ها با اینکاها در پرو کردند.

اسلام بنیادگرایی تروریست فقط می تواند مبارزه محقانه مردم چچن را به بیراهه برد. این مبارزه را از متحدین جهانی خود منفرد کند. تا لحظه ای که رهبری این مبارزه بعلت شرایط تاریخی، عینی و جهانی در کف نیروهای ارتجاعی است خون مردم چچن جویبارهای این سرزمین را پر می کند. فقدان این عامل کمونیستی مسلماً نقش مهمی در اتخاذ تاکتیک کمونیستها در این مبارزه خواهد داشت و ما از این تجربه بیشتر به اهمیت نقش عنصر متشکل آگاه کمونیستی پی می بریم.

اگر چنین نیروی در اثر خیانت رویزونیستها در چچن از بین نرفته بود امروز مبارزه مردم چچن ماهیت دیگری داشت و از حمایت جهانی گسترده ای در میان نیروهای مترقی برخوردار بود. در آن صورت اتخاذ تاکتیک کمونیستها نیز روشن تر و سهل الوصولتر صورت می گرفت.

ولی با آرزوها نمی توان اتخاذ تاکتیک کرد. آنچه روشن است ما باید در عین افساء تروریسم بنیادگرایی اسلامی که همدست امپریالیسم و ارتجاع جهانی می شود، نقش امپریالیستها، ماهیت بشر دوستی دروغین آنها، جوهر دموکراسی طلبی و آزادیخواهی دروغین آنها و نقش آنها در کشتار مردم چچن را افساء کنیم. و حقوق مردم چچن را برای تعیین دموکراتیک و آزادانه سرنوشت خود برسمیت بشناسیم.

اشک تمساح...

دین ماهیتاً همواره متحد بالقوه امپریالیسم و ارتجاع بوده و خواهد بود.
این تروریسم کور افکار عمومی را علیه مردم محروم

ممالک تحت سلطه بویژه ممالک مسلمان تحریک کرده و بزیر نظریات نژادپرستانه هائیتینگون آمریکائی و نبرد فرهنگهای وی امضاء می گذارد. این تروریسم کور مبارزه ملتهای زیر سلطه را از حمایت افکار عمومی جهان محروم می کند و به امر اتخاذ یک تاکتیک روشن کمونیستی برای حمایت از مبارزه ملتهای زیر سلطه لطمه می زند. این تروریسم ضد انترناسیونالیسم است.

این تروریسم روی دیگر سکه توری "نبرد فرهنگها" است. دولت اندونزی که قبلاً مدعی بود می تواند با مسلمانان بنیادگرا با ملایمت رفتار کند حال از زبان وزیر خارجه اش این خطر را واقعی می داند.

ولی این تروریستهای اندونزی که مردم بیگناه را مانند آخوندهای ایران در فاجعه سینما رکس آبادان مانند ریگ می کشند یک شبه از زمین سر در نی آورده اند؟ آیا این تروریستهای جنایتکار همان جنایتکارانی نیستند که تاکنون متحد امپریالیسم آمریکا و ژنرال سوهارتوی وی بودند؟ آیا داستان اسامه بن لادن در اندونزی تکرار نمی شود؟ حال خوب است که به گذشته بر گردیم. نشریه "توفان" در تیرماه سال ۱۳۷۷ سال چهارم نوشت:

"در ۱۷ اوت سال ۱۹۴۵ پس از شکست فاشیسم توسط اتحاد جماهیر شوروی استالینی بسیاری از ممالک جهان از تضعیف امپریالیسم برای آزادی و رهائی ملی سود جستند. پایان جنگ دوم جهانی آغازی بر پاشیده شدن نظام کهن استعماری بود. خلق اندونزی به رهبری شخصیت ملی احمد سوکارنو از آن جمله بود که به استعمار هلند پایان داد و استقلال اندونزی را اعلام داشت. در دوران ریاست جمهوری سوکارنو حزب کمونیست اندونزی از نفوذ فراوانی برخوردار بود. مواضع دولت اندونزی مواضعی مترقی و ضد امپریالیستی محسوب می شد. اندونزی در کنار هند(نهر) و مصر(جمال عبدالناصر) از قطبهای پرستش بورژوازی ملی ممالک "دنیای سوم" بود که خوشخیالانه "راه سومی" برای تحول اقتصادی خویش در پیش گرفته بودند. رویزونیستها آنرا راه رشد غیر سرمایه داری تبلیغ می کردند که گویا با کمک شوروی به سوسیالیسم فرا می روید. اندونزی در سال ۱۹۶۳ از سازمان ملل متحد در اعتراض به انتخاب مالزی به شورای امنیت این سازمان خارج شد زیرا فدراسیون مالزی با یاری وزارت مستعمراتی امپریالیسم انگلستان ایجاد شده بود که پایگاه تحریک وی علیه ممالک نواستقلال جنوب شرقی آسیا محسوب می گردید.

پرزیدنت احمد سوکارنو و بویژه دکتر سوباندریو وزیر امور خارجه وی بازتابی از دوران حکومت ملی دکتر مصدق در ایران و جانباخته قهرمان دکتر حسین فاطمی بودند. مردم ایران در تحولات اندونزی حوادث ایران

را تداعی می کردند و به نیروهای اجتماعی آن عشق می ورزیدند. حزب کمونیست اندونزی بر خلاف شرایط حاکم در ایران که حزب توده ایران قلدن بود و فعالیتش مورد پیگرد قرار می گرفتند در اندونزی از آزادی برخوردار بود و توانسته بود در آنجا به نیروی چند میلیونی بدل شود. قدرت گرفتن کمونیستها در کنار سیاست مترقی و ضد امپریالیستی احمد سوکارنو چون خاری بود که به چشم امپریالیسم آمریکا که در کار تجاوز به ویتنام بود فرو می رفت. سازمان "سیا" برای بی اعتبار کردن احمد سوکارنو فیلمی تقلبی از وی در حالت همخوابگی با فاحشه اروپائی موظلانی توسط Robert Mahen تهیه کرد و به کمک لانه

جاسوسی خود در اندونزی بطور وسیع آنرا پخش نمود. آنها قصد داشتند با این کار به حیثیت احمد سوکارنو در میان مذهبیون اندونزی لطمه بزنند. بنا به اعتراف خودشان در این توطئه با شکست روبرو شدند چون چاپ این تصاویر از نظر مراجع اسلامی که همخوابگی یک مرد مسلمان با یک زن نا مسلمان را نشان می داد مفایرتی با مصالح اسلام عزیز نداشت و این خود بر اساس گزارش سازمان "سیا" موجب محبوبیت بیشتر احمد سوکارنو بمنزله مرد مسلمان شد!؟. "سیا" توسط یکی از عمال خود با نام تقریبی Dean Almy

در برنامه توطئه های خود به یک سرهنگ ضد کمونیست بنام سیمبولن Simbolen در جزیره سوماترا متوسل شد تا از طریق وی با بسیج نیروهای ضد کمونیست کار حکومت ملی احمد سوکارنو را بسازد. این امر نشان می داد که امپریالیسم آمریکا برای رسیدن به مقصود از هر وسیله ای استفاده می کند و کاربرد هیچ ابزار کثیفی برای وی نامقدس نیست (قابل توجه شیفتگان دنیای آزاد امپریالیستی - توفان). شکست "سیا" به آنها آموخت که باید از "لولوی کمونیسم" برای بسیج حزب الله اندونزی سود جویند. کودتای نظامی آنگونه که در ایران با شرکت ارتش و ارباشان شعبان بی مخی برگزار شد در اندونزی با توجه به نفوذ توده ای سوکارنو و حزب کمونیست اندونزی مقدور نبود. برای سرکوب کمونیستها باید توده خرده بورژوازی مسلمان بسیج می گردید تا بمنزله نیروی ضربتی ارتش و امپریالیسم عمل کند. کودتا به بهانه پیشدستی کردن به کمونیستها که گویا در پی کسب قدرت سیاسی اند با دست سوهارتو (سپهد زاهدی - توفان) در تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۵ به انجام رسید و حزب الله با برنامه ای از قبل تهیه شده برای قتل عام کمونیستها به خیابانها آمد. یک میلیون کمونیست اندونزی و اقلیت چینی را بمنزله هواداران کمونیستها قتل عام کردند. هفته ها مردم از رودخانه ها جسد شکنجه شده کمونیستها را صید می کردند. بوی تعفن اجساد همه جا را گرفته بود. رهبران حزب ... ادامه در صفحه ۶

دست امپریالیستها از منطقه کوتاه باد

اشک تمساح...

کمونیست اندونزی و وزیر امور خارجه تیرباران شدند. احمد سوکارنو را که از محبوبیت بی نظیر برخوردار بود با تهدید به مرگ مجبور کردند که سمتهای خود را در اختیار سوهارتوی جلاد بگذارد. حوادث ایران با وضع فجیع تری در اندونزی تکرار شد. "سیای آمریکا که در طی سالها از طریق Robert Martens صورتی از اسامی کمونیستها در ارتش و بیرون از آن تهیه دیده بود آنرا در اختیار کودتاچیان قرار داد تا دسته دسته کادرها و افسران کمونیست را تیرباران کنند. شورویها از سرکوب کمونیستهای اندونزی و سلب اختیارات سوکارنو شادمان بودند زیرا کمونیستهای اندونزی به مواضع کمونیستهای چینی نزدیک بوده و سوکارنو خود با جوئن لای در کنفرانس آسیائی-آفریقائی ممالک غیر متعهد در باندونگ در جزیره جاوه اصول همکاری بین المللی دولت چین توده‌ای را پذیرفته بود و از سازمان ملل متحد که چین توده‌ای پر جمعیت ترین کشور جهان نیز در آن عضویت نداشت خارج شده بود. امروز هیچیک از مطبوعات بورژوازی از این قتل عام عظیم انسانی و دخالت امپریالیسم آمریکا و شیوه‌های کثیف مبارزه آنها که مملو از دیسه و توطئه و دروغ و افترا و فریبکاری است سخن نمی‌گوید. حتی تعداد قربانیان این کودتا را از کتب تاریخ حذف کرده‌اند. در این هماهنگی رویزیونیستهای شوروی برژنفی نیز دست دارند. نگاهی به تاریخ آن دوران و نقش مغرب شوروی نیز در سرکوب انقلاب بی ثمر نیست."

...

در سالهای اخیر امپریالیستها با تحمیل پیشنهادات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول مرزهای اندونزی را بر روی سرمایه‌گذاری خارجی گشودند. اندونزی را به کلوب ۲۹ کشور ثروتمند بردند و موظف کردند به شرایط قرارداد پنهانی کلوب پاریس تن در دهد. کشورهای "بیر" که نمونه اقتصاد در حال پیشرفت و بارشد اقتصادی بالا بودند در اثر غارت امپریالیستها، فساد دستگاه اداری که ساخته و پرداخته آمریکا بود در جریان بحران اقتصادی آسیای جنوب شرقی به قعر دره فقر در غلطیدن و از آن‌ها جز بیره‌های کاغذی چیزی باقی نماند. کلینگتون از اندونزی بنام "شاگرد نمونه" یاد می‌کرد که از صندوق بین المللی پول یک اعتبار ۴۳ میلیارد دلاری دریافت کرد. این شاگرد نمونه دروازه‌های اندونزی را بر روی جولان سرمایه‌های خارجی گشود که حاصلی جز فقر و بدبختی و ورشکستگی برای خلق اندونزی در بر نداشت. بدهکاری اندونزی به بانکهای خارجی ۱۱۸ میلیارد دلار برآورد می‌شود. ارزش پول اندونزی ۸۰ در صد کاهش یافت بطوریکه بازپرداخت سود وامهای اندونزی با فروش کشور یکسان است. برای اعتراض به این وضع نا بسامان که محصول نظام سرمایه‌داری در

همه جهان است مردم اندونزی بپا خواستند. علت فقر آنها و سایر فقرا در جهان، در همه جا یک دلیل است و در همه جا صورت بروز آن یکسان است زیرا ماهیت مشترک دارد. دانشجویان به خیابانها ریختند، سازمانهای مذهبی که از زمان دیکتاتور بزرگ ژنرال سوهارتو (بخوانید محمد رضا شاه-توفان) آزاد بودند (بخوانید هواداران آخوندها، بازرگان، شرعی، مطهری، بهشتی، حسینیه ارشاد، حجتیه و...-توفان) بسیج شدند و مردم به خیابانها آمدند. جنبش توده‌ای در اندونزی اشکال قهرآمیز به خود گرفت و با شروع اعتصابات کارگران و حضور زحمتکشان اندونزی در صحنه ارتش نیز متزلزل شد. تاریخ انقلاب ایران تکرار می‌گردید. ژنرال سوهارتو که امروز همه از وی بیکپاره بجای آقای رئیس جمهور، با صفت دیکتاتور فاسد و جانی نام می‌برند بر منافع شخصی خود پافشاری می‌کرد و هنوز نمی‌فهمید که نقش وی در خدمت به سرمایه جهانی به اتمام رسیده است و باید برود تا کس دیگری وظیفه وی را با شکل دیگری به انجام برساند. در شورش مردمی اندونزی دیگر خبری از ژنرال هایزر نیست کلینگتون، کهل و دیگران شخصاً با دیکتاتور غیر دموکرات و آدمخوار به مذاکره می‌نشینند و وی را تلفنی تهدید به نابودی می‌نمایند تا از سرنوشت شاه ایران یاد بگیرد و زودتر از صحنه خارج شود. اندونزی نیز همانقدر مستقل و ملی بود که ایران. و دژخیم خلق اندونزی نیز همانقدر دیکتاتور برای مردم و دموکرات برای دنیای آزاد بود که رضا شاه و محمد رضاشاه بودند. پافشاری دژخیم خلق اندونزی برای ادامه حکومت این خطر را دارد که جریانهای مذهبی خرده بورژوازی پا بگیرند و یا در اثر تداوم جنبش توده‌ای، کمونیستها رهبری آنرا کسب کنند و خواستهای جنبش را تعمیق دهند که هرگز به مزاج امپریالیستها خوش نمی‌آید. دژخیم که بشدت مورد هجوم بخش دیگری از هیات حاکمه قرار گرفته بود ما ایرانی‌ها را بیاد دوران انقلاب خودمان می‌انداخت که در مجلس ایران نیز نمایندگان دست‌نشانده دیکتاتور از شاه انتقاد می‌کردند و باید به دکتر بختیار ضد کمونیست متوسل می‌شدند تا برای جلوگیری از اوج انقلاب به کرسی صدارت بنشیند تا این کشتی شکسته را شاید بتواند به ساحل نجات بکشاند. در اندونزی نیز صحنه‌های مشابه تکرار می‌شد گویی همه جا قانونمندی تکامل انقلاب و عکس‌العمل ضد انقلاب یکسان است. رهبران اپوزیسیون فرمایشی و خود جوش خواهان استعفا بی تأخیر دژخیم‌اند. به سربازان گل می‌دهند و ارتش برادر آنها می‌شود و قرارها طوری گذارده می‌گردد تا با روی کار آمدن معاون و دوست آلمان رفته و جون جونی سوهارتو آقای حبیبی (حتی نامش هم شبیه نام معاون ریاست جمهوری ایران آقای حبیبی فرانسه رفته است-توفان) بر سرکار بیاید و با وعده و

وعید کار جنبش را بسازد و عناصر متزلزل را جلب کند، کمونیستها را سرکوب نماید و بازی عوامفریبانه پارلمانی بورژوازی را برای بیست سال دیگر بخاطر فریب مردم به نمایش بگذارد. در اینجا ارتش اعلام همبستگی می‌کند. اعتراض عناصر پیگیر و دوراندیش و آگاه جنبش در فریاد سیل فریخوردگان خرده بورژوا و مذهبیون گم می‌گردد. ماشین تبلیغاتی امپریالیستی در سراسر جهان بکار می‌افتد تا آقای حبیبی را که در حقیقت همان مهره‌های قبلی را بر سرکار نگهداشته است برای افکار عمومی قابل هضم نماید. در اینجا بازی دموکراسی به کمال مطلوب می‌رسد. جلوی اوج انقلاب و بلوغ آن گرفته می‌شود، کار به جاهای باریک مانند ایران که کار از دستشان در رفت نمی‌کشد. و دید و باز دیده‌ها شروع می‌گردد و ارتش دیکتاتور جدید به سرکوب مردم که جبهه‌شان دچار تفرقه است ادامه می‌دهد و مطبوعات از درج آنها طفره می‌روند. روی کار آمدن و سقوط شاه اندونزی و وجهه تشابه فراوانی با کودتای ۲۸ مرداد و سپس سقوط شاه ایران در انقلاب شکوهمند بهمین دارد. در اندونزی امپریالیستها و ارتجاع اندونزی با اتکاء به تجربه ایران عمل کردند همانطور که کودتای ۳۰ دسامبر ۱۹۶۵ با اتکاء به تجربه کودتای ۲۸ مرداد انجام شده بود. مسلماً خلق اندونزی از تجربه خلق ایران می‌آموزد و خود را برای نبرد قطعی آماده می‌کند. زیرا دژخیم جدید خلق اندونزی ماهیتاً فرقی با دژخیم قبلی وی ندارد و به واقعیت وجود دنیای فقر و ثروت در اندونزی نمی‌تواند خاتمه دهد. آنروز امپریالیسم آمریکا به قداره بندی بنام سوهارتو برای حفظ منافع "دنیای آزاد" و "دموکرات" نیاز داشت و امروز برای حفظ همان منافع به یک جراح پیره دست جراحی زیبایی احتیاج دارد. هر زمانی قهرمانان خود را پرورش می‌دهد و مسلماً قهرمانان خلق اندونزی نیز با آموزش از این تجربه پرورش می‌یابند و مجدداً به صحنه خواهند آمد.

امروز باز همان حزب الهی‌هائی که بدست امپریالیسم آمریکا و متحدینش در مبارزه با کمونیسم تقویت شده بودند و صدها هزار کمونیست را ترور کردند فعال شده‌اند تا در کشور ورشکسته اندونزی که از آن روزی همین آقایان به عنوان چابک سواران جنوب شرقی آسیا یاد می‌کردند مجدداً در مبارزه کمونیستهای دموکراتها، آزادیخواهان و انقلابیون اندونزی اختلال کنند و جهت مبارزه ضد امپریالیستی را منحرف کرده و تروریسم کور را بجای قهر انقلابی طبقاتی بگذارند. سرنوشت شکست محتوم این تروریسم علیرغم جان سختی آن بر کسی پوشیده نیست. این تروریسم نیز چون تروریسم اسامه بن لادن و اخوان المسلمین و نظایر آنها متحد امپریالیسم آمریکا در این منطقه بود. حال مهار این تروریسم کور نیز از دست امپریالیسم آمریکا در

ادامه در صفحه ۷

امپریالیست آمریکا بزرگترین تروریست جهان است

اشک تمساح...

رفته است. آنها تلاش خواهند کرد که با فضای ایجاد شده با تشدید ترور و خفقان نیروهای انقلابی اندونزی را سرکوب کنند. تروریسم اسلامی و هر تروریسمی متحد امپریالیسم است و این اصل را تجربه سالهای اخیر نشان می دهد. مضحک این است که قلمزنان ضد تروریسم از ترور بنیادگرایان اسلامی در زمان کودتای سوهارتو سخنی نمی گویند و ترجیح می دهند به "بالی" بسنده کنند. این عده عمیقاً خواهان مبارزه اصولی و عمومی با تروریسم نیستند. تروریسمی برای آنها بد است که در کار امپریالیسم اخلاص کند و گرنه تروریسمی که مبارزان واقعی ضد امپریالیستی و کمونیستها را بکشد تروریسم خوب است. نباید به افسانه مخالفت با تروریسم این گونه قلمبدستان و بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی حتی در میان ما ایرانیان و مطبوعات ایرانی اعتماد کرد. کسی که حاضر نباشد قتل عام کمونیستها اندونزی را بدست حزب الله و به رهبری "سای" آمریکا محکوم کند فقط یک شارلاتان سیاسی است. حزب کار ایران (توفان) نظر همه را به این تجربه تاریخی جلب می کند. تا معلوم شود که اشک چه کسانی بابت دلسوزی برای قربانیان ترور بالی اشک تمساح است.

گزارش کوتاهی...

علیه عراق، آزادی زندانیان سیاسی در ونزویلا، فیلیپین و علیه اتحادیه اروپا به تصویب رسانید. کنفرانس بیانیه مشترک و منطقه ای حزب کار ایران (توفان)، حزب کمونیست انقلابی ترکیه و سازمان برای تشکیل حزب کمونیست یونان که در مورد اوضاع منطقه تنظیم گردید را مورد تأیید قرار داد و انتشار علنی آن مورد پذیرش همه احزاب و سازمانهای شرکت کننده در کنفرانس قرار گرفت. کنفرانس سرانجام پس از چهار روز در فضائی سرشار از روحیه برادرانه و انترناسیونالیستی به کار خود پایان داد. در این کنفرانس احزاب و سازمانهای م-ل زیر شرکت داشتند.

- ۱- حزب کمونیست بنین PCB.
- ۲- حزب کمونیست انقلابی برزیل PCR.
- ۳- حزب کمونیست کلمبیا (م-ل) PCC(ML).
- ۴- حزب کمونیست کارگران دانمارک APK.
- ۵- حزب کار کمونیست جمهوری دومینکن PCT.
- ۶- حزب کمونیست مارکسیست لنینیست اکوادور PCMLE.
- ۷- حزب کمونیست کارگران فرانسه PCOF.
- ۸- حزب کار ایران (توفان).
- ۹- حزب کمونیست آلمان KPD.
- ۱۰- سازمان برای تشکیل حزب کمونیست یونان.
- ۱۱- سازمان برای حزب پرولتاریای ایتالیا.
- ۱۲- حزب کمونیست مکزیک (م-ل) PCM(ML).

۱۳- سازمان مارکسیستی لنینیستی انقلابی نروژ.

۱۴- سازمان کمونیستی اکثر اسپانیا.

۱۵- حزب کمونیست انقلابی ترکیه TDKP.

۱۶- حزب کمونیست ونزویلا-پرچم سرخ.

۱۷- حزب کمونیست انقلابی ولتایک (بوزکینا فاسو).

اطلاعیه مشترک...

مثنی در روابط این دو کشور بوجود نیامده است...

(۳) - از قرار معلوم گویا مساله بر محور چند "مشکل سیاسی" متمرکز شده است! حال آنکه امپریالیسم آمریکا و با سرعت زیادی در تدارک جنگ است. ولی آن "سناریوهای سیاسی" اعلان شده چه هستند؟ یکی وعده اینکه "تفت کرکوک" به کردها می رسد! در واقع امپریالیسم آمریکا می خواهد از مساله استقلال خواهی کردها استفاده نماید و بهمین دلیل است که به آنها وعده های "سرخمن" می دهد و ارتجاع کرد هم دم نمی زند. تازه هیچ معلوم نیست که محافل حاکمه ترکیه چطور می خواهند باین "تأمین دولت کرد" رضایت بدهند...

بهر حال محافل حاکمه ترکیه این مساله را جدی نمی گیرند و می کوشند تا حتی امکان از نفت کرکوک و موصل استفاده نمایند.

(۴) - بر علیه تعرض امپریالیستی بافغانستان و متمگری وحشیانه در قبال خلق فلسطین، تا بحال صدها هزار کارگر در بسیاری از کشورها، خاصه در ایران و یونان، دست بنظاهرات زده و خشم خود را در این ارتباط بنمایش گذاشتند. در ترکیه هم سندیکاها با خلق فلسطین اعلان همبستگی کردند. در اینجا لازم بیاد آوری است که محکومیت ریاکاری متفکران امپریالیسم در باره "جنگ تمدنها" فقط با تظاهرات و اعتراض مردم یونان مواجه نشد، بلکه در تقریباً تمام کشورهای غربی هم توده مردم با شرکت وسیع خود در نمایشات خیابانی اقدامات امپریالیسم را محکوم کردند.

ژوئن ۲۰۰۲

حزب کار ایران (توفان)

حزب کمونیست انقلابی ترکیه

سازمان مارکسیستی-لنینیستی یونان

تذکر: این سند در آخرین گردهمایی کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست-لنینیستی جهان بررسی و مورد تأیید قرار گرفت.

انترناسیونالیسم....

ارزیابی می کند. اینکه همین ناسیونالیسم در جریان آغاز تکامل سرمایه داری و نقش آن در ایجاد دولتهای ملی تا چه حد مترقی بود جای بحثش در این جا نیست. ولی امروز ما لازم می دانیم که به این مقولات از نقطه نظر مارکسیستی برخورد کرده و آنها را تدقیق نموده و جای اجتماعی و نوع برخورد کمونیستها به آن

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری

را بیان کنیم. ملی گرا و یا ناسیونالیست به مفهوم امروزی کسی است که ملت خود را از ملل دیگر برتر تصور کرده و ملت خود را در مرکز جهان قرار می دهد. ملی گرا هویت خویش را با تحقیر سایر ملل و توجیه اسارت آنها تعریف می کند. ملی گرا به نفرت میان ملل دست می زند و این ایدئولوژی را بر پرچم جنگ طلبی خود حک می کند. ملل دیگر را دشمنان ملت خویش جلوه می دهد و با این ایدئولوژی ملی گرایی زمینه نزاعهای ملی را فراهم می آورد. ملی گرایی بر تضاد طبقاتی سایه می افکند و مزورانه مرزهای طبقاتی را مخدوش می کند و تلاش دارد از زحمتکشان گوشت دم توپ بورژوازی را بسازد. برای ملی گراها کمونیستها انترناسیونالیست جاسوس و عامل بیگانه اند. ملی گراها مظهر و مبلغ تعصبات ملی هستند که بذرا در ممالک سرمایه داری می کارند. ملی گرایی سلاحی ایدئولوژیک در دست طبقات استثمارگر است تا توسط آن بانقیاد متمکشان دست زنند. ملی گراها تا خود در راس قدرت قرار دارند از "میهن" سخن می گویند، پرچم ملی و سرود ملی خود را می سازند و آن را خواست عمومی جلوه می دهند. میهن آنها شامل اسارت زحمتکشان هم میهن آنها نیز هست. میهنپرستی آنها یعنی اینکه پرولتاریا سر براه باشد و تا می تواند بدون دستمزد و اعتصاب در "خدمت میهن" برای بورژواها کار کند. میهن بورژوازی میهن منافع طبقاتی خودی است. میهن پرستی بورژوازی عرصه مبارزه ایدئولوژیک این طبقه با پرولتاریاست تا بتواند نیروی توده مردم را علیه برادران هم زنجیرش در سایر ممالک بسیج کند. ملی گرایی آنها عظمت طلبانه و نژادپرستانه است.

ولی سوء استفاده بورژوازی از واژه میهن که برای ری بمفهوم پولش و چکهای بانکی و مستغلاتش است، هرگز نباید کمونیستها را به بی وطنی و بی تفاوتی به سرنوشت میلیونها هم وطنش بکشاند. این بورژواها نیستند که امروز رسالت دفاع از وطن را بر دوش می کشند، هر کدام از آنها که فرار می کنند نخست حسابهای بانکی وطن خود را منتقل می کنند. هم اکنون این میهنپرستان بورژوا بر سر اینکه کدامشان زودتر آمریکائی شده تا از اموال مصادره شده ایران در بانکهای آمریکا تقاضای حق و حقوقی کنند با یکدیگر رقابت می کنند. میهن پرستی آنها دروغین است و ما باید این نوع میهنپرستی دروغین را بر ملا کنیم.

مارکس و انگلس همواره از مبارزه خلقها برای رهائی از قید اسارت حمایت کرده اند.

این مبارزه ملی و میهنپرستانه علیه استعمار و امپریالیسم که برای آزادی ملی صورت می گیرد همواره مورد تأیید کمونیستها بوده است و با ناسیونال شوینیسم و ملی گرایی متفاوت است.

ادامه دارد

انترناسیونالیسم....

و صدور گستاخانه سرمایه‌های امپریالیستی برای غارت منابع طبیعی و نیروی انسانی آنها مقاومت می‌کنند در هم شکنند.

امپریالیست آمریکا و سایر امپریالیستها در پی آنند که زمینه استقرار جهانی کردن سرمایه را نه تنها از نظر اقتصادی و نظامی فراهم آورند بلکه آنرا از نظر تئوری و ساختن و پرداختن ذهنتها نیز مهیا سازند. اندیشمندان بورژوا که سالها برای احترام به حقوق بشر تره هم خورد نمی‌کردند و در آینده نیز نخواهند کرد راه افتاده و با استناد به "جهانشمولی حقوق بشر" تمامیت ملی این کشورها را به زیر پرش برده و تجاوز آشکار به این کشورها را تبلیغ می‌کنند. امپریالیستها هوادار تئوری جهانوطنی هستند زیرا کار آنها را در پیشبرد مقاصدشان ساده می‌کند. وقتی "حزب کمونیست کارگری ایران" می‌آورد: "خود ما کلمه "ملی" را بعنوان کلمه‌ای با بار مثبت از زبان چپ ایران انداختیم" (خوش بحال امپریالیسم و صهیونیسم-توفان) و ادامه می‌دهند:

"ما هیچ مرز ملی و کشوری را که نه در تبلیغ و ترویج و نه در کار سیاسی به رسمیت نمی‌شناسیم... هر کس کوچکترین تعلق خاطر ملی حس می‌کند نباید به این حزب بپیوندد". کار دیگری نمی‌کند تا نیروهای انقلابی ایران را فریب داده و خلقهای ایران را از نظر ذهنی آماده گرداند تا بزر سلطه سازمان تجارت جهانی روند.

تئوری جهانوطنی شکل دیگر سلطه فکری استعمار است.

یک نویسنده بورژوا در روزنامه زود دویچه سائونگ آلمان نوشت: "عصر حاکمیت ملی به پایان رسیده است کسی که این را نفهمد سرش به سنگ می‌خورد. هویت ملی مبتنی بر مدل اروپائی-آمریکائی نابود می‌شود و حتی درهم می‌شکند. آنها اغلب از طریق غلبه انقلاب در هر کدام از این کشورها با استقرار ملت در دولت خودی بوجود آمدند. این را ما پشت سر گذاشته‌ایم".

وی راست می‌گوید. اروپا و آمریکا به مرحله امپریالیسم رسیده‌اند و حاکمیت و تمامیت ارضی دیگران را دیگر به رسمیت نمی‌شناسند، ضرورت گسترش و توسعه سرمایه تئوریهای عوامفریبانه دیگری می‌طلبند تا سایر ملل جهان را به رقیب امپریالیسم در آورد.

اکونومیسم پایگاهی برای نفی مرزهای ملی

اکونومیستها به انقلاب و مبارزه ضد امپریالیستی اعتقادی ندارند، انقلابی که آنها در پی آنند، انقلابی جهانی در آینده‌ای بسیار دور و امکان پرورش در شرایطی خواهد بود که تاریخ تحقق آنرا به تصور نیز نمی‌توان گنجانند. انقلاب آنها به روز محال معوق

می‌شود. انقلاب آنها سنگ قلاب است.

اکونومیستها تئوری رشد نیروهای مولده را به جای تئوری مبارزه طبقاتی می‌گذارند و به معجزات تحولات و پیشرفتهای اقتصادی دل می‌بندند. سوسیالیسم آنها سوسیالیسم اقتصادی است.

آنها ضد انقلاب هستند زیرا انقلاب را که مسئله کسب قدرت سیاسی است و این امر مسئله اساسی هر انقلابی است بدور افکنده و آنرا با تئوری رشد نیروهای مولده که یک امر اقتصاددست جایگزین می‌کنند.

اکونومیستها با اعتقاد به رشد نیروهای مولده برآند که برای انجام "انقلاب" باید نیروهای مولده بعدی از رشد و توسعه برسند که کار انقلاب خود بخود سر بگیرد. باین اعتبار عبور به سوسیالیسم فقط از طریق رشد نیروهای مولده ممکن است و هر اقدام ناموقعی قبل از رسیدن رشد نیروهای مولده به آن حدی که آنها سقفش را خود تعیین می‌کنند آواتورسیم و ماجراجویی محض است. خود سوسیالیسم زمانی پیروز محسوب می‌شود که از نظر اقتصادی در همه عرصه‌ها عمیقاً پیروز گردد. برای آنها ملاک سیاسی در پس تئوریهای به قیبر سپرده شده اقتصادی و تروتسکیستی گم می‌شود.

چنین تفکری که سیاست را در پای اقتصاد قربانی می‌کند و بریش دیالکتیک تاریخ می‌خندد، میهن واژه‌ای بیگانه و مرزهای ملی حرف پوچی بیش نیستند که بر سر راه توسعه اقتصادی قرار گرفته‌اند. زیرا برای انجام انقلاب در درجه اول نیاز به آن هست که به رشد نیروهای مولده پرداخت و هر امری که برشد این نیروها و بسزعم آنها تقویت بورژوازی و سرمایه‌گذارهای امپریالیستی خدمت کند می‌تواند به امر انقلاب یاری رساند. زیرا این جهانی شدن سرمایه ما را یکقدم به "انقلاب" مفروض نزدیک‌تر می‌کند. تاریخ بیاد ندارد که از اکونومیستها جز خیانت هنری دیگری برآمده باشد.

دفاع از مرزهای ملی که انجام انقلاب را حتی در کشور واحد ممکن می‌شمارد نمی‌تواند مغایر تئوری انقلاب جهانی که ماهیتاً نظر به رشد نیروهای مولده دارد قرار نگیرد. آنکس که مغزش از نظریات اکونومیستی انباشته شده است در برخورد به مسئله ملی فوراً به عصای تئوری رشد نیروهای مولده پناه برده و به نفی مبارزه سیاسی می‌پردازد. بر اساس این تفکر رشد نیروهای مولده در جهانی بدون مرز سریع و بدون مانع پیش می‌رود. اگر روزی امپریالیسم آمریکا به ایران حمله کرد و یا سازمان تجارت جهانی دروازه‌های ایران را درهم کوفت نباید بخود نگرانی راه دهیم چرا که این اقدامات در خدمت توسعه و تحولات اقتصادی و در خدمت رشد نیروهای مولده قرار می‌گیرد. مرزهای ملی سد راه این توسعه جهانی سرمایه‌داری هستند و باید برچیده شوند. تروتسکیستها با تئوری "انقلاب پی

در پی" در واقع ماهیتاً مدافع همین تئوری رشد نیروهای مولده بودند و هستند. زیرا انقلاب را در ممالک پیشرفته سرمایه‌داری اروپا و بطور همزمان می‌بینند. یعنی در جائیکه نیروهای مولده رشد کرده و توسعه یافته و با آن به کمیت پرولتاریا افزوده شده است. مبارزه پرولتاریا در یک کشور برای کسب قدرت سیاسی برای آنها "سوسیالیسم ملی" است که هرگز امکان پیروزی نتواند داشت. شکست این تئوریهای ارتجاعی را تاریخ ثابت کرد و امروز کمتر کسی را پیدا می‌کنید که تئوریهای گنبدیده را با همان بسته بندیهای سابق برای فروش به بازار آورد. اکونومیسم، تروتسکیسم و جهان وطن همه و همه از یک قماشند.

اکونومیستها به همین جهت در برخورد به بورژوازی ملل تحت ستم و ممالک زیر سلطه ملاک ارزیابیهای خود را نه بر اساس درک از مبارزه طبقاتی که یک امر سیاسی در درجه اول است بلکه بر اساس درک اقتصادی قرار می‌دهند. آنها نمی‌فهمند که استقلال در درجه نخست یک امر سیاسی است و نه اقتصادی. امروزه شما کشوری را پیدا نمی‌کنید که از وابستگیهای اقتصادی میرا باشد. ولی فراوانند ممالکی که در عین وابستگیهای کم و بیش اقتصادی از نظر سیاسی آزادی عمل دارند و به تصمیمات خود حاکمند. از نظر اکونومیست-تروتسکیستها بورژوازی بهر صورت استثمارگر است و موجودیتش از قبل ستم و بهره‌کشی از طبقه کارگر تامین می‌گردد. این تفکر جانی برای مبارزه و تعیین تاکتیک کمونیستی باقی نمی‌گذارد. آنها بین شاه و مصدق، بین احمد سوکارنو و سوهارتو، بین پینوشه و آئینده، بین لوموبا و چومبه، بین عبدالناصر و ملک فاروق، بین ملک فیصل و عبدالکریم قاسم، بین سون یاتسن و چانگایچک علامت تساوی می‌گذارند و به قعر ارتجاع سرنگون می‌شوند. اکونومیستها ناتوانند که در عرصه فعالیت اجتماعی تاکتیک روشن کمونیستی و انقلابی اتخاذ کنند. آنها در کلی‌گوییهای سفسطه‌آمیز "تئوریک" گم می‌شوند و برای فرار از برخورد سیاسی به مسایل روز به بحثهای فرعی پرداخته در دریای نظریات شایع بورژوازی غرق می‌شوند و همانها را با پس و پیش کردن کلمات و آرایش "کمونیستی" به عنوان نظریات جدید و "انقلابی" به جنبش عرضه می‌کنند. "حزب کمونیست کارگری" "ایران" نمونه ایسن درک تروتسکیستی-اکونومیستی و خانمان برانداز است.

میهن دوستی و ملی گرایی

کمونیستها برخوردی تاریخی و دیالکتیکی به مسئله ناسیونالیسم دارند.

لنین در آثار خود حتی از ناسیونالیسم ملت ستمکش در قبال تجاوز و ستمگری حمایت کرده آنرا مترقی

ادامه در صفحه ۷

صهیونیسم دست دراز شده امپریالیسم است

انترناسیونالیسم....

همراه با "میهن پرستی" دیگری شرط آزادی هر دوی آنهاست. از همین جاست که روح پشتیبانی از مبارزه ملت‌های تحت ستم دامنه می‌گسترده و بربرمنشی استعمار مورد حمله قرار می‌گیرد.

"حزب کمونیست کارگری" که خود را به "ایران" منتسب می‌کند در واقع سخنگوی ایدئولوژی استعمار است. وی مبارزه ملی خلق‌های زیر سلطه علیه امپریالیسم را نفی می‌کند. برنامه نخستین انحرافش که رونویسی ناشیانه از "بنیانه حزب کمونیست" بود و روند تغییرات خود به بیانیه سرمایه‌داری بدل شده است، بازتاب همین انحراف فکری جریان است که به مجموعه‌ای از بیگانگان نسبت به ایران بدل شده است. آنها افتخار می‌کنند که ضد وطن‌اند، ضد منافع ملی ایرانند، جهان وطنند. هنر آنها در این است که "بیگانه پرستی" را زیر لوای کمونیسم تبلیغ می‌کنند و مارکسیسم لنینیسم را جعل می‌کنند. نفی لنینیسم را از همان آغاز کارشان بز دلانه با نفی مودبانه استالین آغاز کردند. نفی لنینیسم را از همان آغاز با تکیه مشکوکی بر تفسیر "سرمایه‌داری" با نسخه‌برداری از مانیفست حزب کمونیست مارکس و انگلس و رقیق کردن ماهیت و نقش امپریالیسم شروع نمودند سرمایه‌داری را در مقابل امپریالیسم قرار دادند به این بهانه که گویا سرمایه‌داری امر "کلی‌تری" است و امپریالیسم را نیز در برمی‌گیرد. البته با این تئوری داهیانه "کلی‌تر"، می‌توان از افشاء توضیح سرمایه‌داری نیز به این بهانه که گویا "مبارزه طبقاتی" از هر دوی آنها "کلی‌تر" است زیرا همه مراحل تکامل تولید را از جمله خود سرمایه‌داری و امپریالیسم را نیز در بر می‌گیرد، طفره رفت و چشم پوشید و سر انجام به "آدم و حوا" رسید.

ولی هر عنصر سیاسی می‌فهمد که چنین بیان کلی نه برای رهگشائی بلکه به منظور گمراهی و منحرف کردن جنبش صورت می‌گیرد بویژه آنکه با برنامه حساب شده‌ای از همان زمان پیدایش این جریان طرح ریزی شده است. کمونیستها باید مشخص و روشن سخن بگویند تا بتوانند به مردم آگاهی دهند کسی که از همان روز نخست با پرچم و هدف مشوب کردن افکار و مخدوش کردن مرزها به میدان می‌آید و نظریاتش را بز دلانه کتمان می‌کند و ذره ذره آنرا بخورد هوادارانش می‌دهد، علیرغم غلبه‌گرایی و لو دادن کادرها، اعضاء و هوادارانش، فاقد شفافیت است. علنی‌گرانش در خدمت ظلمت‌تئوریک وی است، در خدمت پنهان کردن چهره واقعی‌اش می‌باشد. این جریان فاقد سلامت ایدئولوژیک است.

اشکال دیگر جهان وطنی

پان اسلامیس نیز پیرو جهان وطنیست است زیرا به هويت ملی اعتقادی ندارد. امت را به جای ملت

می‌گذارد. رژیم جمهوری اسلامی از بدو کار با تسخیر قدرت سیاسی خیال خود را از هر چه "ملی" و "ایرانی" بود مانند نظرات همین "حزب کمونیستی کارگری" غیر ایرانی راحت کرد. مجلس شورای ملی را که کاریکاتوری شاهانه از دست‌آورد بزرگ انقلاب مشروطه ایران شده بود به مجلس شورای "اسلامی" تبدیل نمود. نام تاریخی "خلیج فارس" را که بجز ناسیونالیست‌های مرتجع عرب سایر دول و ملل جهان به‌عین نام واقعی خطاب کرده و برسمیت می‌شناسند و چه خوب و چه بد یک واقعیت تاریخی است به نام مسخره "خلیج اسلامی" تغییر داد. برای تخریب هويت ملی ایرانی شمیر ذوالفقار را به کمر بست و امر به تخریب آثار باستانی ایران داد تا از ایران و ایرانی چیزی باقی نماند. آنها هويت ایرانی ما را نفی کردند و خلق‌های ایران را در کوزه‌ای بنام "امت اسلامی" که واژه‌ای مسخره و جهان وطنانه است ریختند و عملاً کارخانه فکری عضو تراشی برای "حزب کمونیست کارگری" اختراع کردند. ملیت، ملی، ایرانی، مرز، تاریخ، آثار ملی و باستانی، فرهنگ ملی، میراث ملی مورد یورش و سرکوب قرار گرفت و بی‌مرزی، بی‌هویت، جهانی شدن اسلام و امت همیشه در صحنه جایگزین آن گردید. این طبیعتاً انترناسیونالیسم نیست، پان اسلامیس است که همدست استعمار بوده و بار استراتژیک امپریالیسم محسوب می‌شود. پان اسلامیتها نیز "جهان وطنند" و دقیقاً از همان زاویه‌ای به میهن پرستی برخورد می‌کنند که حزب کمونیست کارگری آنرا به حساب افتخارات بزرگ خود می‌گذارد و آن را دست‌آوردی برای بشریت می‌داند، مظهر تجددخواهی و مدرنیسم و نمونه برخورد علمی به تمدن، که گویا این حزب آنها را برای نخستین بار کشف کرده است، به حساب می‌آورد. حال آنکه تئوری جهان وطنی تئوری دوران استعمار است و اندیشمندان استعماری انگلستان و سپس امپریالیست‌های آمریکائی و یارانش مانند فراماسونرها آنرا صیقل داده و می‌دهند و هر بار در بسته بندیهای جدیدی با زورورق "مدرنیسم" و "تجددخواهی" به بازار می‌آورند.

شما اگر به دین بهائیت نیز مراجعه کنید با همین تئوری "متجدد" جهان وطنی روبرو می‌شوید. دین بهائی نیز به شما وعده می‌دهد که هوادار حکومت جهانی است و می‌خواهد که مرزها از بین برود و همه دنیا طبیعتاً زیر سایه بهائیت و رو به "عکاس" (کعبه بهائیتها در اسرائیل - توفان) و "حیفا" در اسرائیل در خوشبختی و سعادت زندگی کنند. این ایده استعماری که مرزهای ملی را نفی کرده و جهان بدون مرز را در طبق اخلاص، دو دستی به استعمار جهانی و امپریالیسم تقدیم می‌کند جاده صاف کن جهانی شدن (گلوبالیزاسیون) سرمایه در شرایط امروز جهان است. دین بهائی نیز پان بهائیسیم خود را به جای پان اسلامیس می‌گذارد و یا مدرنیسم

اسلامی به همان نتایجی در عرصه عمل می‌رسد که همه "جهان وطنان" به آن خواهند رسید. یعنی به همدست استعمار و امپریالیسم بدل می‌گردند. طبیعتاً تئوری "جهان وطن" می‌تواند اشکال دیگری هم بخود بگیرد که موضوع بحث این مقاله نیست. شما با همین تئوری جهان وطنانه در افکار صهیونیست‌های اسرائیلی روبرو می‌شوید که قوم یهود را قومی برگزیده از جانب یهوه (الله یهودیها-توفان) به حساب آورده که شایستگی تسلط بر جهان را دارند. برای بانکداران معظم صهیونیست، جهان بی در و پیکر، بی در و دروازه مطلوبترین جهانی است که می‌توانند در آن به راحتی شنا کنند و ملت‌های کوچک و پراکنده را بیلند و برای اقناع آنها که چرا باید بلغبده شوند و مقاومتی نکنند تئوری "جهان وطنی" را به جای "میهن پرستی" بگذارند. پس صهیونیسم نیز با تئوری "جهان وطنی" برای تسلط بر جهان دندان تیز کرده است و عوامل خود را برای بسط این تئوری به اکناف جهان می‌فرستد. ولی یک نکته دیگر را نباید از دیده فروگذار کرد و آن اینکه "جهان وطن" وجود استعمار و امپریالیسم و صهیونیسم را نفی می‌کند. اقدامات استعماری و امپریالیستی و صهیونیستی را بجای "تمدن" و "تجدد" جا می‌زند و آنرا قدمی به پیش ارزیابی می‌کند. شما در آثار جهان وطنان واژه امپریالیسم آمریکا و یا صهیونیسم اسرائیل را پیدا نمی‌کنید و یا از ترس فضای بیرونی زورکی پیدا می‌کنید. برای آنها در درجه نخست امپریالیسم آمریکا "دولت آمریکا" و صهیونیسم اسرائیل "دولت اسرائیل" است و این دول "تمدن" "طبیعتاً" اشتباهی بلعیدن جهان را با چاشنی جهان وطنانه هرگز در مغیله خود نگنجانده‌اند، نیشان بسط "تمدن" و "تجدد" در فلسطین و افغانستان و عراق و ایران و آفریقا و آمریکای جنوبی و چین چند صد میلیون و هندوستان یک میلیاردی است.

جهان وطنی و جهانی شدن سرمایه

نظریه جهان وطن بویژه در زمانی طرح می‌شود که امپریالیستها بویژه امپریالیست آمریکا بیاری اهرمهای ایدئولوژیک خود یعنی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" برای بکار گرفتن آن علیه خلق‌ها، "ممانعت از نقض حقوق بشر" برای نقض آشکار حقوق بشر و تفسیر آن بزم خود، "حق دفاع از خود" برای تجاوز و توسعه طلبی و اقدامات وحشیانه نظامی، "رجحان حقوق بشر و جهانشمولی آن در مقابل حاکمیت ملی و تمامیت ارضی" برای توجیه سلطه‌گری و در عین حال بیاری اهرمهای اقتصادی خود یعنی بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و سازمان تجارت جهانی تلاش دارد مرزهای مالکی را که در مقابل تهاجم مالی امپریالیسم

ادامه در صفحه ۸

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

اطلاعیه مشترک...

منطقه بوجود می‌آیند، وظیفه ما این است که بر لزوم یک مبارزه توده‌ای - ضد امپریالیستی تاکید کرده و از این طریق سطح آگاهی کارگران و زحمتکشان را در باره شکل و مبارزه سازمانیافته ارتقا دهیم - چون فقط این طبقاتند که برای تحقق وظایفی که مطلوب ماست توانایی دارند.

ناگفته نماند که این وظایف - از سویی بدلیل بالا گرفتن خطر کشمکشها و ولع امپریالیستها در منطقه و هم بخاطر سیاستهای ضد مردمی طبقات حاکم در کشورهای منطقه - بیش از پیش آشکار و آشکارتر شده‌اند.

بگذریم از اینکه طبقات حاکم در کشورهای منطقه ما چپ و راست در باره همزیستی و صلح و... داد و فریاد می‌کنند! ولی اوضاع و احوال واقعی در مسیر عکس جریان دارد.

مگر نه این است که مناسبات جاری میان ترکیه و همسایگانش بکلی با آنچه که جلوه می‌دهند فرق می‌کند؟

مسئله ارتجاع ترک می‌خواهد از موقعیت جغرافیایی - استراتژیک خود در کشمکشهای موجود میان آمریکا و اتحادیه اروپا و روسیه، بهره برداری نماید. اما برای این کار میدان مانوری حقیر دارد، و تازه حدود و ثنور همین میدان عمل هم، در چارچوب ماموریتی تعیین می‌گردد که آمریکا برای این پیشقراول وابسته بخود معلوم کرده است - سخن بر آن ماموریتی است که در این اواخر با وضوح خاصی آشکار گردید.

با این تقاضیل، پیداست که ارتجاع ترک میدان مانوری بسیار محدود دارد. بعلاوه، باید دید که مساله مربوط به ثبات و جنگ در منطقه در نهایت بکجا خواهد کشید تا معلوم شود که ارتجاع ترک چندان هم در کردار خود مختار نیست (۲).

شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه محافل حاکمه ترکیه اصلا قادر باتخاذ سیاستی در خدمت خلق و کشور نیستند - برای اینکه بتوانند موقعیت خود را بعنوان پیشقراول آمریکا در منطقه تقویت نماید با اسرائیل یک پیمان استراتژیک امضا کرده است و یا بخاطر جبران فرماندهی نظامی در افغانستان تعهد سپرده است... در رابطه با طرح تجاوز آمریکا بعراق هم مساله بهمین ترتیب است که بزودی معلوم خواهد شد. چون دیگر صحبت بر سر امکان تجاوز بعراق نیست! بلکه تعین زمان تجاوز در دستور کار قرار دارد (۳).

شکی نیست که خلقهای کشورهای منطقه ما، همچنانکه بقیه خلقها در سایر مناطق، بکلی مخالف این تجاوزند و اصلا نمی‌خواهند شاهد قتل عام مردم عراق باشند. احزاب و سازمانهای ما نیز طالب برقراری مناسبات دوستانه میان خلقها و گسترش همزیستی میان کشورهای منطقه هستند. ما خواهان بسط مناسبات

دوستانه میان آذربایجان و ارمنستان، خواهان برقراری روابط دوستانه میان ترکیه و ارمنستان، خواهان نزدیکی میان ایران و آذربایجان، خواهان توسعه روابط دوستانه میان ترکیه و یونان و... هستیم. چون قطعا این عوامل بسود خلقهای منطقه ماست.

برای ما "مساله کرد" در ترکیه فی المثل هیچ ربطی به آمریکا ندارد. این مساله‌ای است مربوط به خلق ترکیه. و یا "مشکل ارمنستان" و حل و فصل آن مربوط به خلقهای ترکیه و ارمنستان است و نه مربوط به مجتمع کشورهای امپریالیستی. بهمین ترتیب است "مساله قبرس" که باید با اراده خلقهای ساکن در این جزیره مرتفع گردد و نه توسط آمریکا و انگلیس و اتحادیه اروپا.

موضع تعرضی، غارت و سرکوب امپریالیسم در قبال خلقهای جهان و حتا در قبال کارگران و خلقهای "خودی"! روز بروز آشکارتر شده و بموازات آن روند درک این واقعیت از سوی خلقهای جهان سرعت می‌گیرد. شواهدی هست مبنی بر اینکه خشم و واکنش در قبال امپریالیسم و ویژه در قبال امپریالیسم آمریکا و انگلیس در میان خلقهای منطقه ما بیش از پیش بالا گرفته است (۴).

مستأفانه روسیه و شمار دیگری از کشورهای امپریالیستی می‌کوشند تا از این عامل مساعد بسود خود بهره برداری نمایند. چون این واکنش ضد امپریالیستی هنوز در سطحی نیست تا بدون استثنا همه کشورهای امپریالیستی را هدف گرفته و همه را یکجا محکوم نماید. هنوز در موقعیتی قرار ندارد که سیاست حقیقی و تحقیر آمیز رهبران کشورهای خودی در منطقه را بدرستی تشخیص دهد - که با این یا آن امپریالیسم همدستی دارند. ناگفته نماند که در این ارتباط - خاصه اتحادیه اروپا - فعالیتی ریاکارانه دارد.

هر چه که امپریالیسم آمریکا در منطقه وقیحتر رفتار میکند، امپریالیستهای اتحادیه اروپا بیشتر می‌کوشند تا خود را بعنوان "نماینده" خلقهای منطقه و "مدافع" شکوفایی اجتماعی و رشد اقتصادی و دمکراسی و صلح قالب کنند!

بطوریکه می‌توان ادعا کرد که آنها تا حدودی هم در این کار موفق شده‌اند.

در هر حال، این فقط محافل حاکمه ترکیه نیستند که دلباخته اتحادیه اروپا شده‌اند! رژیم ارتجاعی ایران نیز کوشش می‌کند تا از این عامل فریبنده - چه در داخل و چه در بخش سیاست خارجی خود - بی بهره نماند.

شرایط اقتصادی و اجتماعی در یونان نیز بویژه برای کارگران و زحمتکشان این کشور آشفته است. اعتصابات عمومی و اعتراضات توده‌ای کارگران و زحمتکشان یونان در این اواخر بر علیه آزمندیهای اتحادیه اروپا، نمونه مشخصی است که از روی تبلیغات دروغ امپریالیستهای اتحادیه اروپا پرده بر

می‌دارد.

حقوق بشر و دمکراسی و شکوفایی اقتصادی و اجتماعی و... اینها همه وسایلی هستند که امپریالیستهای اروپایی از آنها برای فریفتن مردم استفاده می‌کنند تا خلقها را از حقی محروم نمایند، تا سیادت خود در منطقه را تضمین و تقویت کنند. آنان از این وسایل فریبنده فی المثل در روند نامزدی ترکیه در اتحادیه اروپا و یا در روابط ترکیه و یونان بخصوص، کلی بهره می‌برند. اینکه مساله قبرس و جزایر آن و یا مساله کرد و مساله مربوط به محکومیت اعدام در ترکیه برای اتحادیه اروپا جنبه بهانه و دستاویز دارند...

پس بهمین خاطر است که احزاب و سازمانهای ما برای فعالیتهای تبلیغی در میان کارگران بخصوص اهمیت زیادی قایلند و از مبارزات ضد امپریالیستی و توده‌ای مردم حمایت می‌کنند. منظور ما پیدا کردن و ارائه راه‌حلهایی است که با اراده آزاد خلقهای منطقه با اجرا در می‌آیند - بدون دخالت اتحادیه اروپا و اقدامات ریاکارانه آن که فرقی با رفتار آمریکا ندارد.

معدالک، خاطر نشان می‌کنیم که: امپریالیسم می‌کوشد تا زنجیرهای اسارت خود را بیشتر و مستحکمتر کند. ولی با ایجاد حلقه‌های ضعیف در حجمی بیشتر و تازه، امکان گسستن حلقه‌های موجود را هم افزایش می‌دهد.

این یک واقعیت است و کلید مساله در اوضاع و احوال کنونی هم در همین واقعیت نهفته است. بر ماست تا در این زمینه فعالیت خود را گسترش دهیم و برای اجرای وظایفی که در این روند عینی بوجود آمده‌اند، انرژی و استعداد خود را بکار گیریم.

ولی اینکه احزاب و سازمانهای ما، در این عرصه تا کجا پیش خواهند رفت و... بعدا معلوم خواهد شد...

(۱) - منظور این است که آقای بوش و در آخرین دیدار خود از اروپا بروسیه پیشنهاد همکاری کرد. در واقع آمریکا می‌خواهد از روسیه در رقابت با اروپا استفاده نماید و ایجاد شورای ناتو - روسیه در همین راستاست.

(۲) - توسعه مناسبات میان ترکیه و ایران در این سالهای اخیر می‌رساند که انگیزه این روابط تامین منافع خلقها نیست. علت این مناسبات را باید در بحران و بی ثباتی موجود جستجو کرد که هر دو این کشورها را در بر گرفته است، خاصه از میانه سالهای ۸۰ میلادی باینطرف. در واقع بورژوازی ترک و ایرانی، این هر دو می‌خواهند به بهره‌کشی حداکثر از بازارهای بومی یکدیگر موفق شوند. ولی توسعه روابط بازرگانی میان طرفین چیزی نیست که بورژوازی ترک و یا ایرانی تعیین کننده اصلی آن باشند - خاصه بورژوازی وابسته ترک. بیخود نیست که بر خلاف دعای رسمی طرفین در باره "مثبت" بودن اقدامات بعمل آمده، هیچ تغییر ... ادامه در صفحه ۷

جنایات رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

اطلاعیه مشترک...

میانه و یا قفقاز و آسیای مرکزی، بلکه سایر خلقهای جهان نیز با توقعات و تجاوزات ارتجاع جهانی روبرو هستند و می‌بینند که امپریالیسم آمریکا بخصوص چه رفتاری با مردم جهان دارد...

البته وجه تمایز مناطق مختلف جهان قابل فهم است. اما چه عواملی منطقه ما را از سایر مناطق متمایز می‌کنند؟ مهمترین آنها این است که منطقه ما قریب ۷۵ درصد نفت و گاز جهان را در خود جای داده است، منابع مواد خام سرشاری دارد و گذرگاههای نفت و گاز بازار غرب را هم در بر می‌گیرد - یعنی اهمیت استراتژیک قابل توجهی دارد.

این ویژه گیها هستند که منطقه ما را از سایر مناطق متمایز می‌کنند. بعلاوه، موقعیت مطلوب آن بمثابه پلی استراتژیک میان ۳ قاره بزرگ اعتبار نظامی خاصی هم بدان می‌دهد.

با این تفصیلات ریاکاری امپریالیستها، بویژه امپریالیسم آمریکا در این منطقه اصلا تصادفی نیست. از سویی با تحریکات خود "بحران" درست می‌کنند و بعد با تعرض باین یا آن کشور، بهانه‌ای برای تقویت حضور نظامی خود در منطقه بدست می‌دهند.

ولی مگر نه این است که تاسیس یک دولت سرسپرده در افغانستان - گویا بمنظور بازسازی! و تمام اقدامات بعمل آمده برای استقرار یک مرکزی در این کشور بجایی نرسیده است؟

در این ارتباط، از قضا بنگاههای تبلیغاتی بورژوازی چیز دیگری می‌گویند! و بیشتر مداخلات امپریالیستی را توجیه می‌کنند. اینطور وانمود می‌کنند که گویا این اقدامات "بسود" کشورهای است که مورد تجاوز قرار می‌گیرند!

اما هدف واقعی امپریالیستها بر کسی پوشیده نیست. همه می‌دانند که از بعد از فروپاشی شوروی و بلوک شرق هیچیک از مداخلات امپریالیستی در منطقه اروپا - آسیای مورد بحث ما در اینجا نظیر "پاکسازی سلاحهای کشتار جمعی در عراق" و "مانعت از یک فاجعه بشری در یوگسلاوی" و یا در هم کوبیدن "مراکز سازمانهای تروریستی در افغانستان!" اصلا برای حل و فصل مسایل حیاتی خلقهای این منطقه نبوده است.

درست بر عکس، این مداخلات وضع اقتصادی و اجتماعی موجود را هم خرابتر کرده، گرسنگی را افزایش داده و فقر بیشتری را موجب شده است. و یا، حتا به یمن "مساعدت اتحادیه بین المللی!" با پیدا شدن یک وضع انفجاری در محل، در عمل کار بحضور دایمی دول امپریالیستی در این منطقه کشیده است.

آنچه که امروز برای امپریالیسم و بویژه برای امپریالیسم آمریکا اهمیت دارد این است که بی ثباتی در منطقه ادامه یابد. آنها می‌خواهند با تحریک و ایجاد کشمکش در میان خلقها و کشورها مداخلات خود را

توجیه نمایند، حضور سیاسی و نظامی خود را در منطقه بعنوان "حافظ نظم!" موجه قالب کنند.

حتا فراتر از این، امپریالیستها فقط برفع "نیاز اقتصادی و سیاسی و نظامی" خود نیز قانع نیستند! بلکه می‌خواهند خلقها و کشورهای مستقل را - در تمام سطوح - بزانو در آورند.

ولی این استراتژی امپریالیسم برای منطقه ما چه چیزی بامرغان خواهد آورد؟ فقط تشدید فعالیتهای امپریالیستی، ازدیاد پایگاههای نظامی و مناطق جدید بحران ...

در واقع امپریالیسم می‌خواهد خلقهای منطقه ما را به جنگهای داخلی تازه‌ای بکشاند و کشتار دیگری را برایمان تدارک می‌بیند.

معذالک و با وجود این "استراتژی واحد" در قبال خلقهای منطقه، رقابت و کشمکتهای داخلی امپریالیستها نیز بر سر ذخایر معدنی و بر سر گذرگاههای استراتژیک بخاطر تسلط بر منطقه بی وقفه گسترش می‌یابد.

ناگفته نماند که تاسیس "اتحادیه بین المللی ضد ترور" هم، گویا بخاطر "مبارزه بر علیه سازمانها و کانونهای تروریستی!" همان سازمانهایی که اغلب توسط سرویسهای محرمانه کشورهای امپریالیستی بوجود آمده‌اند، هر چند فریبکارانه، ولی بیشتر یک اتحادیه امپریالیستی است برای سلطه بر خلقهای تحت ستم.

می‌گویند که امپریالیسم آمریکا می‌کوشد تا با تکیه بر وقایع ۱۱ سپتامبر سیادت خود بر دیگران را تشدید و تقویت کند، روند تسلیحاتی جدیدی را آغاز نماید، سیادت ناتو بر شرق را سرعت داده و همزمان در ایجاد "یک ارتش اروپایی کار شکنی نماید، در آسیای مرکزی - مثل افغانستان و ازبکستان و قزاقستان - پایگاههای نظامی تازه‌ای بوجود آورد، بمنظور "شکار تروریستها!" در گرجستان و آسیای جنوب شرقی استقرار یابد، و اصرار دارد تا بعنوان فرمانده کل قوا طرح خود در باره عراق را با اجرا در آورده و رژیسی سرسپرده در این کشور بروی کار آورد...

ولی نمی‌گویند که این ولع آمریکا، بویژه روسیه و آلمان و فرانسه و شمار دیگری از کشورهای امپریالیستی رقیب را بشدت آزار می‌دهد. چون اینها هم بهم خود در سلطه جویی جهانی تمایلات مشابهی دارند و می‌کوشند تا وقت بیشتری بدست آورند. پس می‌خواهند با ایجاد مشکلات سیاسی جلوی سرعت آمریکا را بگیرند - چرا که آمریکا و با ولع زیاد به فتوحات تازه‌ای رسیده و خود را برای درگیریهای گسترده تری آماده می‌کند که دیگران هنوز آمادگی پذیرش آنها ندارند (۱).

حال آنکه در منطقه ما و اگر نقش و دخالت نیروهای امپریالیستی نباشد، هیچ "مساله" خاصی وجود ندارد. اینها هستند که "مساله" می‌سازند و با ایجاد کشمکش

در میان خلقها، در مبارزه مشترک ما بر علیه امپریالیسم سنگ می‌اندازند.

این دول امپریالیستی و نیروها و رژیمهای سرسپرده‌اند که در ایجاد و تداوم مسایل گنگ و مبهم در منطقه ما نقش دارند. از مسله کشمیر و قبرس و فلسطین گرفته تا مساله کرد... - گرچه ما منکر تاریخچه این مسایل نیستیم.

همینقدر می‌گوییم که هنوز هم شماری از نیروهای امپریالیستی و همدستان آنها، در قبال شماری دیگر از دول امپریالیستی رقیب ریاکارانه از این مسایل سود می‌برند.

در ارتباط با مساله فلسطین فی المثل: اینکه خلقی تحت ستم، رانده شده از سرزمین خود، آزاد گردد، اصلا برای آمریکا مطرح نیست! بر عکس، آمریکا می‌خواهد برنامه بلند مدت خود در خاور میانه را هر چه سریعتر عملی نماید - استخراج نفت و کنترل مستقیم فروش آن، بیخود نیست که خواهان تضعیف دولت اسرائیل نیست - که هم اکنون نیز دست بالا دارد.

در مقابل برای اتحادیه اروپا، مساله فلسطین عاملی است برای رسیدن به فتوحات بیشتر در خاور میانه و برای خرابکاری در طرح آمریکا. اما برای ما، راه حل مساله فلسطین نه در "طرح فلسطین" بوش و نه در "طرح فیشر" که اتحادیه اروپا دنبال می‌کند، در هیچکدام از این طرحها نیست.

راه حل حقیقی این مساله در تقویت مبارزه خلق اسرائیل برای پایان دادن باشغال فلسطین قرار دارد. در این است که خلق اسرائیل ارتجاع صهیونیستی را - که حق خلق فلسطین را در تاسیس یک دولت مستقل برسمیت نمی‌شناسد - وادار به عقب نشینی نماید. در واقع، سخن بر سر حقی است که خلق اسرائیل باید یکی از مدافعان تمام عیار آن باشد.

ولی آنچه که مربوط به خلق فلسطین می‌شود: این است که خلق فلسطین هم بایستی در مبارزه بر حق خود بیشتر روی حمایت خلق اسرائیل حساب کند تا "حمایت" نیروهای امپریالیستی.

خلق فلسطین باید نشان دهد که خواهان همزیستی دو خلق و دو دولت مستقل در کنار یکدیگر است. اما وظیفه احزاب و سازمانهای ما در یک چنین اوضاع و احوالی چیست؟ وظیفه ما در چنین شرایطی این است که به خلقهای منطقه در باره طرحهای ضد کارگری هشدار داده و آنها را برای مبارزه با هر گونه دخالت مخرب امپریالیسم و ارتجاع جهانی در منطقه آماده کنیم و در این راستا هر چه بیشتر طبقات استثمارگر و رژیمهای وابسته را افشا نماییم - آن طبقات و دولتی که ادعا می‌کنند که گویا راه رشد و شکوفایی کشورهای ما در گرو حمایت این یا آن نیروی امپریالیستی قرار دارد. در قبال آن "مسایلی" که با تحریکات امپریالیسم در

ادامه در صفحه ۱۰

دین افیون توده‌هاست

انترناسیونالیسم پرولتری و ایدئولوژی جهان وطنی - کسموپلینیسیم (۲)

نقدی بر نظریه بی وطنی "حزب کمونیست کارگری ایران"
ملتی که به ملت دیگر ستم
می کند خودش آزاد نیست

کند و علیه مارکسیسم لشگرکشی نماید.
این گفته بزرگ را بیاد آوریم "ملتی که به ملت
دیگر ستم می کند خودش آزاد
نیست". این مبنای تفکر انترناسیونالیستی، مبنای
تفکر مبارزه ملی ملت‌های ستمکش بر علیه ملت‌های
ستمگر است و تمام هنر دیالکتیکی مارکس و انگلس
در اینجا است که نشان می‌دهند پرولتاریای ملت ستمگر
باید از مبارزه ملی پرولتاریا و نه تنها پرولتاریای ملت
تحت سلطه بلکه مجموعه مبارزه ملت تحت سلطه علیه
استعمار حمایت کند و نه اینکه به بهانه اینکه "میهن
پرستی" بورژوازی است از حمایت از این مبارزات سر
باز زند. کسی که این مفهوم دیالکتیکی را نفهمد بین
این دو گفته مارکس "پرولتاریا میهن ندارد" و "ملتی که
به ملت دیگر ستم می کند خودش آزاد نیست"،
"تناقض" پیدا خواهد کرد و تصور می‌کند مارکس و
انگلس دیوانه بوده‌اند که هم هوادار نفی وطن و هم
حامی ملت‌هایی هستند که برای وطن و استقلال ملی
خود می‌رزمند.

رفیق لنین که نظریاتش مانند خاری در چشمان
اکونومیستها فرو می‌رود این نظریه را بصورت زیر بیان
کرد: "پرولتاریای جهان و خلق‌های
ستمکش متحد شوند" و این رهنمودی
بود که پرولتاریا همه کشورهای بویژه پرولتاریای ممالک
امپریالیستی یار و یاور پرولتاریای ممالک مستعمره،
زیر سلطه و تحت ستم باشد و در حالیکه این پرولتاریا
برای آزادی میهنش از زیر سلطه اسارت امپریالیستی و
استعمار می‌رزمند در ممالک امپریالیستی در کنار
مبارزه آنها قرار گرفته، بورژوازی خود را تحت فشار
قرار داده، اعصاب کرده، نمایشات خیابانی راه
انداخته، نیروهای کمکی بیاری پرولتاریای ملت
ستمکش گسیل دارد و... تا روح همبستگی جهانی
پرولتاریائی را به نمایش بگذارد.

مارکس می‌دانست که شرط آزادی پرولتاریای ممالک
استعمارگر و سرمایه‌داری بدور افکندن یوغ استعمار از
گردن ملت‌های تحت سلطه است. "میهن نداشتن" یکی

ادامه در صفحه ۹

مارکس بر خلاف پرودون که مسئله ملی و استقلال
ستمیدگان را در زیر لوای کلی "انقلاب اجتماعی"
نفی می‌کرد و اهمیتی برای آن قایل نبود علیرغم اینکه
در درجه نخست منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریای
ممالک پیشرفته را در نظر داشت، اصل اساسی
انترناسیونالیسم را مطرح کرد که عبارت باشد "ملتی که
به ملت دیگر ستم می‌کند خودش آزاد نیست".

مارکس از موضع منافع انقلابی جنبش کارگران آلمان
در سال ۱۸۴۸ می‌طلبد که دموکراسی پیروزمند آلمان،
آزادی ملل تحت سلطه آلمان را اعلام کند و آنرا عملی
نماید. از همین موضع در سال ۱۸۶۹ وی از جدائی
ایرلند از انگلستان حمایت کرد. برای مارکس شرط
پیروزی پرولتاریا انگلیس آزادی مردم ایرلند بود.

لنین می‌گفت سه نمونه ممالک وجود دارند: "...سوم:
نیمه مستعمرات نظیر چین، ایران و ترکیه و تمام
مستعمراتی که داری جمعیتی در حدود ۱۰۰ میلیون نفر
هستند. در آنها جنبش بورژوا-دموکراتیک قسماً و به
زحمت در مراحل نخستین قرار دارد و بخشاً هنوز به
انتها نرسیده‌اند. سوسیالیستها نه تنها باید آزادی فوری
و بدون قید و شرط مستعمرات را بطلبند - این خواست
از نظر سیاسی معنی دیگری نمی‌دهد بجز برسمیت
شناختن حق خود تعیینی سرنوشت ملل - بلکه آنها باید
عناصر انقلابی در جنبش آزادیبخش ملی،
بورژوا-دموکراتیک این کشورها را قویاً حمایت کرده
و از شورش، مقاومت، رستاخیز و همچنین جنگ
انقلابی علیه ممالک امپریالیستی ستمگر پشتیبانی
نمایند".

مارکس و انگلس آموزگاران پرولتاریا همواره از
استقلال ملت‌ها و مبارزه ملی آنها حمایت کرده‌اند. کسی
نمی‌تواند ادعا کند که مارکسیست است و آن هم از نوع
"مارکسی" مارکسیست و برای بررسی و سرگرفنی
مارکسیسم سمینار برگذار کند ولی وقتی از ملیت، منافع
ملی، استقلال و آزادی ملی، حق خود تعیینی سرنوشت
ملل سخن به میان می‌آید چهره درهم بکشد رو ترش



اطلاعیه مشترک در باره اوضاع و احوال جاری در منطقه ما

در واقع بعد از آخرین گردهمایی منطقه‌ای سازمان‌ها و
احزاب ما بوده که وقایع ۱۱ سپتامبر رخداد و بدنال آن
تعرض امپریالیستی بافغانستان صورت گرفت. در اینجا
سخن بر سر مهمترین رویدادها در فاصله دو گردهمایی
منطقه‌ای ماست. بدیهی است که این رویدادها - وقایع
۱۱ سپتامبر و تعرض امپریالیستی بافغانستان - تغییراتی
را در زندگی خلق‌های منطقه ماباعت گردیدند. اما
همزمان بوضوح نشان دادند که تا کجا تعرض و
مداخلات نظامی، ستمگری و تهدیدهای امپریالیستی
در قبال خلق‌های جهان بالا گرفته است.

شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه از بعد از وقایع ۱۱
سپتامبر، در واقع دورانی با مختصات زیر آغاز گردید:
الف - تقویت هر چه بیشتر ارتجاع.

ب - نقض آزادیها و حقوق دمکراتیک.

پ - نظامی شدن اقتصادیات.

ت - و بالاخره اینکه تجاوزات و ترور و پریشان فکری
امپریالیستی هم افزایش یافته است.

معذک واقعیت دیگری نیز هست که نباید از آن غافل
ماند! مبنی بر اینکه عوامل فوق از قضا خصلت واقعی
مناسبات جاری در دنیای امپریالیستی و سرمایه داری
را هم عریان و روند آشنایی با چهره حقیقی سرمایه
داری را تسریع کرده است.

بطوریکه امروز دیگر نه فقط خلق‌های بالکان و خاور

ادامه در صفحه ۱۱

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت: www.toufan.org نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی یا خوانندگان: نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر
ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید ما را
در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود
پایر جاییم. و به این مساعدت‌ها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست
همگان برسانیم.

TOUFAN حساب بانکی
POSTBANK Hamburg
BLZ 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۳۴۶ ۶۹/۹۶۵۸

TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY